



The Geopolitical Reconfiguration of Iran's Northwestern Borders in the Emerging Regional Order of the South Caucasus

Sajed Bahrami Jaf^{1*} | Mohsen Janparvar²

1- PhD Graduate in Political Geography, Department of Geography, Faculty of Letters and Humanities, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. s.bahrami@alumni.um.ac.ir

2- Associate Professor of Political Geography, Department of Geography, Faculty of Letters and Humanities, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. Janparvar@um.ac.ir

Abstract

The Second Karabakh War in 2020 and Azerbaijan's military operation in September 2023 transformed the political, security, and connectivity functions of Iran's northwestern borderlands without altering the country's legally recognized boundaries. This study seeks to explain the mechanisms through which shifts in territorial control, changes in the relative weight of regional actors, and the restructuring of regional relations have affected Iran's geopolitical position. Employing a qualitative approach, the research combines an explanatory case-study design with process tracing and directed content analysis. Data were collected from official documents, regional agreements, specialist reports, and scholarly studies and analyzed across four dimensions: geographical sources of power, actors, relations, and strategies. The findings indicate that Azerbaijan's restoration of control over the southern districts of Karabakh increased the territorial and connectivity value of the areas adjacent to the Aras River and strengthened Baku's capacity to link its military gains to broader political and transport initiatives. At the level of actors, regional initiative has shifted towards Baku and Ankara, Russia's regulatory role has declined, and Azerbaijan's cooperation with Israel and Western powers has intensified the security pressures surrounding Iran. Relations between Tehran and Baku have consequently evolved into a pattern of selective cooperation accompanied by persistent security distrust. At the strategic level, the contrast between Azerbaijan's proactive production of new geopolitical realities and Iran's predominantly reactive approach has constrained Tehran's agenda-setting capacity. The study concludes that the post-Karabakh transformation has not removed Iran from the geopolitical equations of the South Caucasus; rather, it has reduced Iran's relative advantages and increased the costs of converting geographical position into effective political power.

Keywords: Border geopolitics; Iran; Republic of Azerbaijan; Karabakh; South Caucasus

Volume info

Vol. 19
Series: 71
Summer 2026
P.P: 61-95

Article Type

Research Paper

Article History

Received:

2025-09-08

Revised:

2025-10-27

Accepted:

2026-08-03

Published:

2026-08-31

ISSN – E-ISSN

ISSN: 2538-1857

E-ISSN: 2645-5250



Cite this Article: Bahrami Jaf, S. & Janparvar, M. (1405). Geopolitical Reconfiguration of Iran's Borders in the New South Caucasus Order. *Security Horizons*, 19(71), 61–95.

Dor: [20.1001.1.25381857.1405.19.71.3.0](https://doi.org/20.1001.1.25381857.1405.19.71.3.0)



Publisher: Imam Hossein University.

© The Author(s).



باز آرای ژئوپلیتیک مرزهای شمال غربی ایران در نظم نوپدید قفقاز جنوبی

ساجد بهرامی جاف^{۱*} | محسن جانپور^۲

۱- دانش اموزته دکتری جغرافیای سیاسی، گروه جغرافیا، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران s.bahrami@alumni.um.ac.ir

۲- دانشیار جغرافیای سیاسی، گروه جغرافیا، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران

چکیده

جنگ دوم قره‌باغ در سال ۲۰۲۰ و عملیات نظامی جمهوری آذربایجان در سپتامبر ۲۰۲۳، بدون تغییر خطوط حقوقی مرزهای ایران، ساخت قدرت و کارکردهای سیاسی، امنیتی و ارتباطی فضای مرزی شمال غرب کشور را دگرگون ساخته‌اند. مسئله پژوهش، تبیین سازوکارهایی است که از طریق آن‌ها تغییر کنترل سرزمینی، جابه‌جایی وزن بازیگران و تحول مناسبات منطقه‌ای بر موقعیت ژئوپلیتیکی ایران اثر گذاشته است. پژوهش با رویکرد کیفی و بر پایه مطالعه موردی تبیینی، ردیابی فرایند و تحلیل محتوای جهت‌دار انجام شده و داده‌ها از اسناد رسمی، توافق‌های منطقه‌ای، گزارش‌های تخصصی و مطالعات علمی گردآوری شده‌اند. تحلیل داده‌ها بر چهار مقوله منابع جغرافیایی قدرت، بازیگران، مناسبات و استراتژی‌ها استوار است. یافته‌ها بیانگر آن است که بازگشت مناطق جنوبی قره‌باغ به کنترل باکو، ارزش سرزمینی و ارتباطی فضای مجاور رود ارس را افزایش داده و ظرفیت جمهوری آذربایجان را برای پیوند دادن دستاوردهای نظامی با طرح‌های سیاسی و ارتباطی تقویت کرده است. در سطح بازیگران، ابتکار منطقه‌ای به سود باکو و آنکارا جابه‌جا شده، نقش تنظیم‌کننده روسیه کاهش یافته و همکاری جمهوری آذربایجان با اسرائیل و قدرت‌های غربی بر تراکم امنیتی محیط پیرامونی ایران افزوده است. مناسبات تهران و باکو نیز به الگویی از همکاری گزینشی همراه با بی‌اعتمادی امنیتی تغییر یافته و تفاوت میان راهبرد تولید واقعیت از سوی جمهوری آذربایجان و راهبرد واکنشی ایران، قدرت دستورگذاری تهران را محدود کرده است. برآیند پژوهش نشان می‌دهد که تحول پساقره‌باغ به حذف ایران از معادلات قفقاز جنوبی منجر نشده، اما مزیت نسبی آن را کاهش داده و هزینه تبدیل موقعیت جغرافیایی به قدرت قابل اعمال را افزایش داده است.

کلیدواژه‌ها: ژئوپلیتیک مرز؛ ایران؛ جمهوری آذربایجان؛ قره‌باغ؛ قفقاز جنوبی

سال و شماره

سال ۱۹، پیاپی: ۷۱

تابستان ۱۴۰۵

صص: ۹۵-۶۱

نوع مقاله

مقاله پژوهشی

سابقه مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۱۷

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۸/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۵/۱۲

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۶/۰۹

شابا چاپی و الکترونیکی

شابا چاپی: ۱۸۵۷-۲۵۳۸

الکترونیکی: ۵۲۵۰-۲۶۴۵



استناد: بهرامی جاف، ساجد و جانپور، محسن. (۱۴۰۵). باز آرای ژئوپلیتیکی مرزهای ایران در نظم جدید قفقاز

جنوبی. فصلنامه آفاق امنیت، ۱۹ (۷۱)، ۶۱-۹۵.

Dor: 20.1001.1.25381857.1405.19.71.3.0



ناشر: دانشگاه جام امام حسین (ع). نویسندگان.



مقدمه

مرزهای سیاسی، برخلاف تلقی آن‌ها به عنوان خطوط ثابت پایان حاکمیت دولت‌ها، در پیوند میان سازمان فضایی قدرت، نظام‌های دسترسی و کنترل جمعیت معنا می‌یابند؛ از این رو، ثبات خط مرزی مانع دگرگونی کارکرد ژئوپلیتیکی آن نیست. تغییر موازنه قدرت، شبکه‌های ارتباطی یا صورت‌بندی ائتلاف‌ها می‌تواند مرز را از حاشیه به کانون رقابت امنیتی و ترانزیتی تبدیل کند، زیرا ارزش آن تابع نقش مرز در تنظیم جریان‌ها است (Paasi, 1998: 69–74; Newman, 2006: 143–146). مرزهای شمال‌غربی ایران پس از تحولات قره‌باغ با جابه‌جایی کارکردی روبه‌رو شده‌اند؛ خط مرزی ثابت مانده، اما مناسبات تولیدکننده امنیت، ارزش ترانزیتی و قدرت چانه‌زنی آن بر قواعد پیش از سال ۲۰۲۰ استوار نیست. نظم پیشین قفقاز جنوبی بر تعادلی میان برتری امنیتی روسیه، کنترل ارمنستان بر قره‌باغ، پیوند ترکیه با جمهوری آذربایجان و سیاست محتاطانه ایران شکل گرفته بود. جنگ دوم قره‌باغ با انتقال مناطق مورد مناقشه به حاکمیت باکو، قدرت چانه‌زنی جمهوری آذربایجان را افزایش داد؛ عملیات نظامی سپتامبر ۲۰۲۳ نیز با پایان دادن به ساختار امنه قره‌باغ، رقابت را به تعیین شرایط صلح، تحدید حدود و سازمان‌دهی مسیرهای ارتباطی منتقل کرد (Mammadli, 2023: 140–155; Souleimanov, 2024: 83–94). باکو توان بیشتری برای تعریف دستورکار به دست آورد و ترکیه پشتیبانی نظامی را به نفوذ اقتصادی پیوند زد.

اتصال قدرت نظامی به زیرساخت و ائتلاف، مسیر اثرگذاری تحولات قفقاز بر مرزهای ایران را تشکیل می‌دهد. توسعه صنایع دفاعی و حضور ترکیه در قفقاز جنوبی، ظرفیت آنکارا را برای اثرگذاری بر ترتیبات امنیتی افزایش داده است (Jalaei et al., 2023: 165–188). حمایت ترکیه و رژیم صهیونیستی از جمهوری آذربایجان، همراه با کاهش اتکاپذیری تضمین‌های روسیه برای ارمنستان، برتری باکو را به شبکه‌ای از روابط نظامی و ترانزیتی متصل کرده است (Souleimanov, 2024: 86–92). ائتلاف‌ها در محیط‌های نامطمئن بر پایه ادراک تهدید، ملاحظات بقا و محاسبه منافع بازتنظیم می‌شوند و از الگوهای دوستی و دشمنی پیروی نمی‌کنند (Rezapour & Azin, 2024: 197–218). ایران با پیوندهایی مواجه شده که آثار آن‌ها نظام مرزی ایران، نخجوان و ارمنستان را دربرمی‌گیرد. طرح موسوم به کریدور زنگزور، صورت فضایی رقابت قدرت است؛ اختلاف فقط بر سر احداث راه نیست، بلکه رژیم حاکمیت، کنترل مرزی و

توزیع منافع اتصال جمهوری آذربایجان به نخجوان را شامل می‌شود. مسیری با کنترل محدود ارمنستان می‌تواند ارزش مرز ایران و ارمنستان و وابستگی باکو به مسیرهای ایران را کاهش دهد، در حالی که حفظ حاکمیت ایروان، امکان مشارکت ایران در اتصال شرق-غرب و شمال-جنوب را باقی می‌گذارد. موقعیت جغرافیایی به‌تنهایی نفوذ تولید نمی‌کند؛ تبدیل مزیت مکانی به قدرت به زیرساخت، توافق و حضور در تصمیم‌گیری وابسته است. محدودیت ایران پس از جنگ در کاهش توان شکل‌دهی به ترتیبات منطقه‌ای نمایان شده، نه حذف از جغرافیای ارتباطی قفقاز (Heiran-Nia & Monshipouri, 2023: 120–139; Golmohammadi & Azizi, 2026: 593–606).

بازآرایی نظم قفقاز واجد بعد فروملی است، زیرا نزدیکی فرهنگی و زبانی جوامع دو سوی ارس، رقابت منطقه‌ای را به ادراک امنیت در ایران پیوند می‌دهد. تهدید امنیتی صرفاً از توان بازیگر حاصل نمی‌شود و برداشت تصمیم‌گیران از مقاصد، ائتلاف‌ها و احتمال سرریز تنش، در تبدیل تحول بیرونی به مسئله امنیت ملی نقش دارد (Motaghi, 2010: 7–30). تقویت گفتمان‌های ملی‌گرایانه و همکاری امنیتی باکو و رژیم صهیونیستی حساسیت تهران را افزایش داده‌اند، اما تقلیل مسئله به تهدید قومی، رابطه سیاست هویت با رقابت مسیرها و آرایش قدرت را مخدوش می‌کند. تغییر در هر عامل می‌تواند هزینه کنترل، ظرفیت مبادله و قدرت دیپلماتیک ایران را متأثر سازد. پژوهش‌های موجود عمدتاً سیاست خارجی ایران، روابط تهران و باکو، نقش ترکیه و رژیم صهیونیستی یا پیامدهای ترانزیتی جنگ را جداگانه بررسی کرده‌اند، حال آنکه بازآرایی مرز زمانی تبیین می‌شود که تعامل مقیاس‌های فروملی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در چارچوبی واحد قرار گیرد. مسئله مقاله حاضر آن است که نظم پساقربه‌باغ از چه سازوکارهایی کارکرد امنیتی، ترانزیتی و سیاسی مرزهای شمال‌غربی ایران را دگرگون کرده و چه محدودیت‌ها یا ظرفیت‌هایی برای کنشگری منطقه‌ای کشور پدید آورده است.

ادبیات نظری

ژئوپلیتیک به لحاظ عملکردی قدمتی به‌اندازه تاریخ انسان بر روی زمین دارد (Ghalibaf & Pourmousa, 2008: 54). از سوی دیگر، باید توجه داشت که امروزه واژه ژئوپلیتیک از رواج

و عمومیت فراوانی در مباحث سیاسی و اجتماعی برخوردار است (Vasegh et al., 2017: 66). توکویل^۱ به عنوان یکی از بنیان‌گذاران اندیشه ژئوپلیتیک، دیدگاهی خاص از این مفهوم داشت که تأثیر بسزایی بر تفکرات و تحلیل‌های آینده در این زمینه داشته است (Mojtahedzadeh, 2015: 153-154). به طور رسمی رودولف کیلن را ابداع‌کننده این واژه عنوان کرده‌اند (Mirheydar & Hamidinia, 2006: 8). اندیشه مک‌کیندر با پیوند دادن تعمیم‌های جغرافیایی و تاریخی در مقیاس جهانی و تحلیل اسپایکمن از تأثیر موقعیت، ساخت اقتصادی، جمعیت و ساخت سیاسی بر سیاست خارجی، جغرافیا را یکی از عوامل مؤثر بر مناسبات قدرت معرفی کردند، بدون آنکه سیاست دولت‌ها به جغرافیا تقلیل داده شود (Mackinder, 1904: 421-29-28; Spykman, 1938: 422). حاصل این سیر مفهومی، شناخت جغرافیا به عنوان یکی از مؤلفه‌های مؤثر بر تولید، توزیع و اعمال قدرت سیاسی است، بی‌آنکه ویژگی‌های جغرافیایی به صورت مستقل و خارج از اراده بازیگران دارای پیامد سیاسی ثابت باشند. ژئوپلیتیک را می‌توان دانش چگونگی بهره‌برداری از منابع جغرافیایی قدرت توسط بازیگران سیاسی در سیاست خارجی آن‌ها دانست. با توجه به تعریف مفهومی ژئوپلیتیک مرز به عنوان دانشی که به تحلیل منابع جغرافیایی قدرت در مناطق مرزی و نحوه بهره‌برداری از آن توسط بازیگران سیاسی می‌پردازد، می‌توان نتیجه گرفت که مطالعه علمی ژئوپلیتیک مرز مستلزم بهره‌گیری از چارچوبی نظری است که هم به سطوح ساختاری (قدرت، امنیت، نظم منطقه‌ای) و هم به رفتار بازیگران (اهداف، تهدیدات، کنش‌ها) توجه داشته باشد.

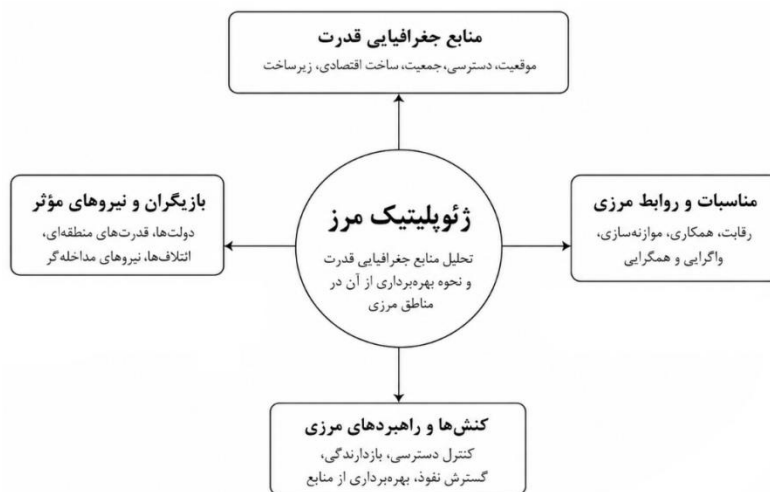
نظریات کلاسیک و ساختاری در روابط بین‌الملل، از جمله واقع‌گرایی، نواقع‌گرایی و منطقه‌گرایی، ظرفیت آن را دارند تا چنین چارچوبی را فراهم آورند. واقع‌گرایی کلاسیک سیاست بین‌الملل را با مفهوم منافع تعریف شده بر پایه قدرت توضیح می‌دهد و دولت را بازیگر اصلی رقابت برای بقا، امنیت و حفظ موقعیت خود می‌شناسد (Morgenthau, 2006: 5-6). فضای مرزی در این برداشت، محل تماس قلمروهای حاکمیتی و منافع سیاسی دولت‌هاست و کارکرد آن از میزان توانایی دولت در اعمال اقتدار، حفاظت از منابع و کنترل دسترسی تأثیر می‌پذیرد. دولت‌های هم‌مرز، قدرت‌های منطقه‌ای، ائتلاف‌های سیاسی و نیروهای مداخله‌گر بر حسب ظرفیت

1 Alexey de Tocqueville

مادی و اهداف خود در شکل‌گیری وضعیت مرزی مشارکت می‌کنند. تفاوت توان بازیگران، امکان اثرگذاری یکسان بر منابع و قواعد حاکم بر مرز را از میان می‌برد و مناسباتی شکل می‌گیرد که در آن کنترل سرزمین، دسترسی به مسیرها و حفاظت از حوزه نفوذ با توزیع قدرت ارتباط مستقیم دارد. در ادامه، نواقعی گرای که از دل ساختارگرایی نشأت گرفته، تأکید خود را از اراده بازیگران به سمت ساختار نظام بین‌الملل و منطقه‌ای سوق می‌دهد (Mahmood & Najmalddin, 2020). نظریه موازنه تهدید، واکنش دولت‌ها را صرفاً تابع میزان قدرت سایر بازیگران نمی‌داند و قدرت تجمیعی، مجاورت جغرافیایی، قابلیت‌های تهاجمی و مقاصد ادراک شده را در شکل‌گیری تهدید مؤثر می‌شناسد (Walt, 1987: 21-22). نزدیکی مکانی، هنگامی که با توان تهاجمی یا برداشت خصمانه از مقاصد همراه شود، شدت تهدید را افزایش می‌دهد؛ از این رو، یک بازیگر قدرتمند اما دور ممکن است نسبت به بازیگری ضعیف‌تر و نزدیک‌تر، تهدید کمتری ایجاد کند. ادراک تهدید بر نحوه ائتلاف‌سازی، انتخاب شرکا، افزایش ظرفیت داخلی و تنظیم سیاست‌های بازدارنده اثر می‌گذارد.

مناسبات میان بازیگران مرزی نیز تحت تأثیر برداشت آنان از قدرت، فاصله، توان عملیاتی و جهت‌گیری طرف مقابل قرار می‌گیرد و ممکن است میان همکاری، رقابت، موازنه‌سازی و همراهی با قدرت برتر تغییر کند. در همین راستا، رئالیسم تهاجمی جان مرشایمر، لایه‌ای فعال‌تر از کنش بازیگران را تحلیل می‌کند. در این نظریه، دولت‌ها تلاش می‌کنند با پیش‌دستی، دامنه نفوذ خود را گسترش دهند (Mearsheimer, 2001: 29-30). تبیین رفتار دولت تنها با فشار ساختار کامل نمی‌شود، زیرا نیروهای نظام بین‌الملل از مسیر ادراک رهبران، ساختار دولت و ظرفیت بسیج منابع به سیاست خارجی منتقل می‌شوند. واقع‌گرایی نوکلاسیک میان قدرت مادی و رفتار خارجی رابطه‌ای غیرمستقیم برقرار می‌کند و متغیرهای داخلی را در ترجمه فشارهای بیرونی به تصمیم سیاسی مؤثر می‌داند (Rose, 1998: 146-147). برخورداری از منابع جغرافیایی یا قرار گرفتن در معرض تهدید، واکنشی یکسان میان دولت‌ها ایجاد نمی‌کند؛ برداشت تصمیم‌گیران از اهمیت منبع، شدت تهدید و امکان بهره‌برداری، همراه با ظرفیت نهادهای سیاسی برای تخصیص امکانات، جهت و دامنه واکنش را تعیین می‌کند. تفاوت راهبردهای مرزی را نیز می‌توان بر پایه تفاوت در ادراک، توان بسیج و کیفیت تصمیم‌گیری توضیح داد. منطقه‌گرایی جدید، منطقه را محصول

صرف مجاورت جغرافیایی نمی‌داند و شکل‌گیری آن را با گسترش روابط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی میان بازیگران دولتی و غیردولتی مرتبط می‌سازد. افزایش تعداد کنشگران، تنوع پیوندهای منطقه‌ای و تأثیر متقابل فرایندهای منطقه‌ای و جهانی، ساخت منطقه را به فرایندی متغیر تبدیل می‌کند (Lagutina & Mikhaylenko, 2020: 261–262). مناسبات مرزی در این ساختار می‌توانند از رقابت امنیتی، همکاری اقتصادی، شبکه‌های حمل‌ونقل، پیوندهای اجتماعی و ترتیبات نهادی اثر بپذیرند. شدت و جهت ارتباطات نیز تعیین می‌کند که منابع موجود در فضای مرزی در خدمت همگرایی قرار گیرند یا به ابزار واگرایی و رقابت تبدیل شوند. ترکیب مفاهیم یادشده، ژئوپلیتیک مرز را در ارتباط میان قابلیت‌های جغرافیایی، نیروهای مؤثر بر فضای مرزی، کیفیت روابط و شیوه‌های کنش سیاسی قرار می‌دهد. ساختار قدرت بر ارزش منابع و دامنه انتخاب بازیگران اثر می‌گذارد؛ ادراک تهدید جهت روابط و ائتلاف‌ها را تغییر می‌دهد؛ ظرفیت داخلی نحوه تبدیل فشار بیرونی به سیاست را تعیین می‌کند؛ راهبردهای رقابتی یا تعاملی نیز میزان دسترسی، کنترل و بهره‌برداری از منابع را دگرگون می‌سازند. چارچوب نظری پژوهش بر پیوستگی همین مؤلفه‌ها استوار است و امکان تحلیل تحولات مرزی را در مقیاس‌های فروملی، ملی، منطقه‌ای و جهانی فراهم می‌کند.



پیوند این چهار مؤلفه، چارچوب مفهومی تحلیل ژئوپلیتیک مرز را تشکیل می‌دهد.

شکل ۱. مدل مفهومی نظری (ترسیم نگارندگان)

پیشینه پژوهش

مطالعات داخلی بیشتر بر تغییر سیاست خارجی ایران، نقش عوامل هویتی، رفتار روسیه و ظرفیت‌های دیپلماسی متمرکز شده‌اند. پژوهش‌های خارجی نیز بازتوزیع قدرت پس از جنگ، تقویت محور باکو-آنکارا، روابط جمهوری آذربایجان و رژیم صهیونیستی، کاهش انحصار روسیه و محدودیت‌های سیاست منطقه‌ای ایران را بررسی کرده‌اند. با وجود این، مرزهای شمال غربی ایران در اغلب پژوهش‌ها پیامد جانبی تحولات منطقه تلقی شده‌اند و کمتر به عنوان یک نظام ژئوپلیتیکی مستقل مورد تحلیل قرار گرفته‌اند.

جدول ۱. پیشینه پژوهش (منبع: یافته‌های کتابخانه‌ای)

ردیف	نویسندگان (سال پژوهش)	عنوان پژوهش	مهم‌ترین یافته‌ها و نتایج مرتبط با پژوهش
۱	قربانی و رئیس‌نژاد (۲۰۲۳)	سیاست خارجی ایران در جنگ دوم قره‌باغ: عوامل و رویکرد	سیاست ایران در جنگ ۲۰۲۰ تحت تأثیر ملاحظات قومی و اجتماعی داخلی، رقابت ترکیه و ایران، نقش روسیه، همکاری جمهوری آذربایجان با رژیم صهیونیستی و اهمیت فزاینده مسیرهای ارتباطی قفقاز قرار گرفت. محدودیت ابتکار دیپلماتیک ایران موجب شد واکنش تهران بیشتر ماهیتی تدافعی و انطباقی پیدا کند.
۲	مهدی عباس‌زاده و همکاران (۲۰۲۲)	تحلیل سازه‌نگارانه چرخش در سیاست خارجی ایران در برابر بحران قره‌باغ ۲۰۲۰	تغییر موضع ایران از تمایل نسبی به ارمنستان به حمایت آشکارتر از تمامیت ارضی جمهوری آذربایجان، با تحول در برداشت‌های هویتی، کاهش برخی گرایش‌های ضدایرانی در سیاست باکو، فشارهای اجتماعی داخلی و تغییر جهت‌گیری سیاست خارجی ارمنستان ارتباط داشته است.
۳	بهمنی و همکاران (۲۰۲۳)	بررسی تمایل جمهوری اسلامی به اتحاد با ارمنستان در مناقشه قره‌باغ و تأثیر آن بر روابط راهبردی	جنگ دوم قره‌باغ موازنه نظامی و سیاسی منطقه را به سود جمهوری آذربایجان تغییر داد. حمایت ترکیه و رژیم صهیونیستی از باکو، روابط ایران و روسیه با ارمنستان و افزایش قطب‌بندی منطقه‌ای، ظرفیت تهران برای برقراری توازن میان باکو و ایروان را محدود

جدول ۱. پیشینه پژوهش (منبع: یافته‌های کتابخانه‌ای)

ردیف	نویسندگان (سال پژوهش)	عنوان پژوهش	مهم‌ترین یافته‌ها و نتایج مرتبط با پژوهش
		ایران با جمهوری آذربایجان	ساخت.
۴	ولی‌زاده و عرفانی (۲۰۲۴)	علل تغییر رویکرد روسیه در جنگ‌های اول و دوم قره‌باغ	کاهش حمایت روسیه از ارمنستان در جنگ ۲۰۲۰ با تغییر سیاست خارجی ایروان، محاسبات موازنه قدرت مسکو و افزایش اهمیت روابط روسیه با جمهوری آذربایجان و ترکیه ارتباط داشت. رفتار روسیه زمینه کاهش انحصار مسکو بر نظم امنیتی قفقاز جنوبی را فراهم کرد.
۵	امیدی و روستایی (۲۰۲۵)	دیپلماسی شهروندی و تنش‌های ارمنی - آذری: چالش‌ها و فرصت‌ها	مبادلات فرهنگی، همکاری‌های آموزشی، گفت‌وگوهای اجتماعی و طرح‌های مشترک می‌توانند بازنمایی‌های خصمانه را تعدیل کنند؛ بااین‌حال، بی‌اعتمادی تاریخی، روایت‌های ملی‌گرایانه، ضعف هماهنگی میان دیپلماسی رسمی و شهروندی و تعارض منافع بازیگران منطقه‌ای، کارایی این سازوکارها را کاهش داده‌اند.
۶	حیران‌نیا و منشی‌پوری (۲۰۲۳)	سیاست خارجی رئیس‌ی در قبال قفقاز جنوبی	هم‌پوشانی منافع روسیه و ترکیه پس از جنگ ۲۰۲۰، قدرت مانور ایران را محدود کرده است. نبود سیاست همسایگی منسجم، تمرکز امنیتی بر خاورمیانه، فشارهای بین‌المللی و وابستگی به سیاست نگاه به شرق، مانع شکل‌گیری راهبرد مستقل و فعال ایران در قفقاز جنوبی شده‌اند.
۷	آقازاده (۲۰۲۳)	روابط جمهوری آذربایجان و ایران پس از جنگ دوم قره‌باغ: ویژگی‌ها و روندها	عوامل قومی و هویتی، روابط باکو با ترکیه و رژیم صهیونیستی، همکاری ایران و ارمنستان، رزمایش‌های نظامی و اختلاف بر سر مسیر زنگزور به افزایش تنش انجامیده‌اند. با وجود تنش سیاسی و امنیتی، همکاری‌های تجاری و ترانزیتی ادامه یافته و روابط

جدول ۱. پیشینه پژوهش (منبع: یافته‌های کتابخانه‌ای)

ردیف	نویسندگان (سال پژوهش)	عنوان پژوهش	مهم‌ترین یافته‌ها و نتایج مرتبط با پژوهش
			دو کشور میان رقابت امنیتی و وابستگی اقتصادی قرار گرفته است.
۸	عزیزی و ایساچنکو (۲۰۲۳)	رقابت ترکیه و ایران در ژئوپلیتیک متحول قفقاز جنوبی	حمایت نظامی ترکیه از جمهوری آذربایجان جایگاه آنکارا را در قفقاز جنوبی تقویت کرده و موازنه رقابت با ایران را تغییر داده است. ایجاد پیوند مستقیم ترکیه با جمهوری آذربایجان از مسیر ارمنستان می‌تواند نقش ترانزیتی ایران را محدود کند و همکاری باکو و رژیم صهیونیستی نیز بر نگرانی‌های امنیتی تهران افزوده است.
۹	سلیمانوف (۲۰۲۴)	اتتلاف‌های نامحتمل: جنگ‌های قره‌باغ و غزه چگونه امنیت شمال غرب آسیا را شکل می‌دهند	پیروزی‌های جمهوری آذربایجان در سال‌های ۲۰۲۰ و ۲۰۲۳، همراه با حمایت ترکیه و رژیم صهیونیستی، معماری امنیتی قفقاز جنوبی را دگرگون کرده‌اند. کاهش اتکالپذیری روسیه برای ارمنستان و افزایش حساسیت ایران به روابط باکو و رژیم صهیونیستی، زمینه پیوند تنش‌های قفقاز جنوبی با رقابت‌های امنیتی غرب آسیا را فراهم ساخته است.
۱۰	سوکاسیان و داوتیان (۲۰۲۵)	بازسازی قفقاز جنوبی: قطب‌بندی و نظم امنیتی منطقه‌ای پس از جنگ قره‌باغ در سال ۲۰۲۰	جنگ ۲۰۲۰ ساختار امنیتی قفقاز جنوبی را از یک زیرمجموعه روسیه‌محور به مجموعه‌ای نسبتاً مستقل و دوقطبی تغییر داده است. ترکیه از طریق مشارکت نظامی، افزایش حضور سیاسی و پذیرش نقش آن از سوی روسیه، به قطبی هم‌تراز با مسکو در منطقه تبدیل شده است.
۱۱	گل محمدی و عزیزی (۲۰۲۶)	قدرت حافظ وضع موجود در منطقه‌ای متحول: منطقه‌گرایی ایران در قفقاز جنوبی	تحولات پس از جنگ ایران را به تعدیل سیاست بی‌طرفی واداشت، اما راهبرد منطقه‌گرایانه منسجمی شکل نگرفت. ضعف سیاست همسایگی، انزوای راهبردی، اولویت خاورمیانه، محدودیت‌های اقتصادی

جدول ۱. پیشینه پژوهش (منبع: یافته‌های کتابخانه‌ای)

ردیف	نویسندگان (سال پژوهش)	عنوان پژوهش	مهم‌ترین یافته‌ها و نتایج مرتبط با پژوهش
			و روابط ناپایدار با غرب، مانع تبدیل موقعیت جغرافیایی ایران به نقش فعال منطقه‌ای شده‌اند.
۱۲	اودلو و همکاران (۲۰۲۶)	عوامل مؤثر بر سیاست خارجی ایران در قبال جمهوری آذربایجان پس از جنگ دوم قره‌باغ	متغیرهای سیستمی و اجتماعی بیشترین اثر را بر سیاست ایران داشته‌اند. حضور رژیم صهیونیستی، مسائل قومی، افزایش نفوذ ترکیه و طرح زنگزور، نگرانی‌های امنیتی ایران را تشدید کرده و توان تهران را برای اثرگذاری بر معادلات سیاسی قفقاز جنوبی کاهش داده‌اند.

تمایز پژوهش حاضر در تحلیل هم‌زمان منابع جغرافیایی قدرت مرزی، بازیگران مؤثر، مناسبات شکل‌گرفته و راهبردهای کسب، بهره‌برداری و حفظ قدرت قرار دارد. پیوند این مؤلفه‌ها در مقیاس‌های فروملی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، امکان تبیین دگرگونی کارکردهای امنیتی، ترانزیتی و سیاسی مرزهای شمال‌غربی ایران را فراهم می‌سازد که در پیشینه موجود به‌صورت یکپارچه بررسی نشده است.

روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر با هدف تبیین چگونگی اثرگذاری تحولات پس از جنگ دوم قره‌باغ بر موقعیت و کارکردهای ژئوپلیتیکی مرزهای شمال‌غربی ایران، در چارچوب رویکرد کیفی و طرح مطالعه موردی تبیینی انجام شده است. داده‌های پژوهش از اسناد رسمی، توافق‌نامه‌ها و بیانیه‌های دولتی، گزارش‌های مراکز پژوهشی معتبر و مقالات علمی داوری‌شده گردآوری شده‌اند. انتخاب منابع به‌صورت هدفمند و بر اساس ارتباط مستقیم با مسئله پژوهش، اعتبار علمی یا نهادی، قابلیت ردیابی اطلاعات و تعلق به دوره زمانی مطالعه صورت گرفته است. تحلیل اسناد، فرایندی نظام‌مند برای بررسی، ارزیابی و استخراج شواهد از متون به شمار می‌رود و امکان بازسازی زمینه تاریخی و سیاسی رویدادها را فراهم می‌سازد (Bowen, 2009: 27–28). برای عبور از توصیف وقایع، از

ردیابی فرایند استفاده شده است تا پیوند میان تغییر کنترل سرزمینی، جابه‌جایی موازنه قدرت، تحول شبکه‌های ارتباطی و بازآرایی کارکردهای مرزی در توالی زمانی بررسی شود (George & Bennett, 2005: 205-206). واحد تحلیل، دگرگونی ژئوپلیتیکی نظام مرزی شمال‌غربی ایران و واحدهای مشاهده شامل تصمیم‌های رسمی، اقدامات امنیتی، طرح‌های ترانزیتی و تغییرات مربوط به دسترسی و کنترل فضای مرزی است. داده‌ها بر پایه منابع جغرافیایی قدرت، بازیگران مؤثر، نوع مناسبات و راهبردهای مرزی کدگذاری شده‌اند و اعتبار نتایج از طریق مقایسه اسناد بازیگران مختلف، تطبیق منابع رسمی با مطالعات مستقل و بررسی شواهد ناسازگار کنترل شده است. قلمرو زمانی پژوهش از آغاز جنگ دوم قره‌باغ در سپتامبر ۲۰۲۰ تا پایان سال ۲۰۲۵ را دربرمی‌گیرد.

قلمرو مکانی پژوهش

قلمرو مکانی پژوهش، نظام مرزی شمال‌غربی ایران در پیوند با قفقاز جنوبی است و از دو قطعه مجزای مرز ایران با جمهوری آذربایجان و قطعه میانی مرز ایران و ارمنستان تشکیل می‌شود. قطعه غربی در مجاورت جمهوری خودمختار نخجوان قرار دارد و قطعه شرقی از نواحی پیرامون رود ارس و دشت مغان تا آستارا و ساحل دریای خزر امتداد می‌یابد. قرارگرفتن استان سیونیک ارمنستان میان نخجوان و سرزمین اصلی جمهوری آذربایجان سبب شده است مرز ایران و ارمنستان نیز بخشی از نظام فضایی مورد مطالعه محسوب شود؛ زیرا هرگونه تغییر در قواعد دسترسی، کنترل مسیرها یا سازمان ارتباطات این محدوده، بر کارکرد امنیتی و ترانزیتی مرزهای ایران اثر می‌گذارد (Hajihoseini et al., 2023). ساخت حقوقی بخش اصلی مرزهای شمالی ایران از پیامد جنگ‌های ایران و روسیه در سده نوزدهم شکل گرفت. پیمان گلستان در سال ۱۸۱۳ حاکمیت روسیه بر بخش مهمی از خان‌نشین‌های واقع در شمال ارس را تثبیت کرد و پیمان ترکمانچای در سال ۱۸۲۸ با واگذاری خان‌نشین‌های ایروان و نخجوان و تعیین مرز میان دو دولت، سازمان سرزمینی منطقه را تغییر داد. مواد سوم تا پنجم پیمان ترکمانچای به انتقال ایروان و نخجوان، تعیین خط مرز و تعلق سرزمین‌های شمال آن به روسیه اختصاص داشتند؛ ترتیبی که رود ارس را به

یکی از عناصر اصلی تحدید حدود میان ایران و قلمروهای شمالی تبدیل کرد (Yeşilot, 2010: 188-190).

رود ارس مهم‌ترین عنصر طبیعی پیونددهنده بخش‌های مختلف قلمرو مطالعه است و در قسمت قابل توجهی از مسیر خود، مرز مشترک ایران با جمهوری آذربایجان و ارمنستان را شکل می‌دهد. ماهیت رودخانه‌ای مرز سبب می‌شود پایداری آن تحت تأثیر جابه‌جایی بستر، فرسایش کناره‌ها، رسوب‌گذاری، سدسازی و تغییر کاربری اراضی قرار گیرد. بررسی‌های سنجش‌ازدور در امتداد ارس نشان داده‌اند که تغییرات ریخت‌شناختی رودخانه و مداخلات انسانی می‌توانند بر وضعیت مرز بین‌المللی اثر بگذارند و ضرورت پایش مستمر مسیر رود را افزایش دهند (Fazelpoor et al., 2022: 289-290). پژوهش دیگری درباره یک بازه ۱۶۰ کیلومتری ارس، جابه‌جایی متوسط مسیر رود به سمت سواحل غیرایرانی و کاهش عرض مجرای فعال را ثبت کرده است که اهمیت هم‌زمان سیاسی و محیطی این مرز رودخانه‌ای را آشکار می‌سازد (Fazelpoor et al., 2021: 2-3). جنگ دوم قره‌باغ در سال ۲۰۲۰، محیط سیاسی پیرامون این نظام مرزی را دگرگون کرد؛ تغییر کنترل سرزمینی، افزایش وزن جمهوری آذربایجان، تقویت حضور ترکیه و فعال‌شدن رقابت بر سر شبکه‌های حمل‌ونقل، مرزهای شمال‌غربی ایران را به بخشی از منازعه گسترده‌تر بر سر دسترسی و نفوذ منطقه‌ای تبدیل ساخت. ترتیبات ایجادشده پس از جنگ هنوز به نظم تثبیت‌شده‌ای منتهی نشده‌اند و اختلاف درباره مسیرهای ارتباطی، نقش بازیگران خارجی و کیفیت روابط ایران و جمهوری آذربایجان همچنان بر وضعیت منطقه اثر می‌گذارد (Aghazada, 2023: 721-722).



شکل ۲. نقشه قلمرو مکانی پژوهش (Hajihoseini et al, 2023)

یافته‌های پژوهش

در بخش یافته‌ها، تحولات ژئوپلیتیکی قفقاز جنوبی پس از جنگ دوم قره‌باغ و رویدادهای سال ۲۰۲۳ با تمرکز بر پیامدهای آن‌ها برای مرزهای شمال‌غربی ایران تحلیل می‌شود. سازمان‌دهی بحث بر پایه تغییرات ایجادشده در منابع جغرافیایی قدرت، ترکیب و نقش بازیگران، الگوی مناسبات و راهبردهای پیگیری‌شده در فضای مرزی صورت می‌گیرد و آثار هر تحول در سطوح فروملی، منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای بررسی می‌شود. هدف اصلی، تبیین سازوکارهایی است که از طریق آن‌ها تغییر کنترل سرزمینی، بازآرایی موازنه قدرت، رقابت بر سر مسیرهای ارتباطی و تحول ائتلاف‌های امنیتی، موقعیت و کارکردهای امنیتی، ترانزیتی و سیاسی مرزهای ایران را تحت تأثیر قرار داده‌اند.

ژئوپلیتیک مرزهای ایران و جمهوری آذربایجان از حیث منابع جغرافیایی قدرت

جنگ دوم قره‌باغ در سال ۲۰۲۰ و عملیات نظامی سپتامبر ۲۰۲۳، بدون تغییر خط حقوقی مرزهای شمال‌غربی ایران، محتوای سیاسی و کارکردی فضای پیرامون آن را دگرگون کردند؛ زیرا بازگشت زنگیلان، جبرائیل و سایر نواحی جنوبی قره‌باغ به حاکمیت جمهوری آذربایجان،

کنترل باکو را بر سراسر نوار مقابل رود ارس برقرار ساخت و شکاف سرزمینی میان ساخت رسمی دولت آذربایجان و مرز ایران را از میان برد. اهمیت تحول یادشده در جابه‌جایی مالکیت صرف یک پهنه جغرافیایی خلاصه نمی‌شود؛ اتصال دوباره مناطق جنوبی به شبکه اداری، ارتباطی و امنیتی باکو، امکان استقرار مستقیم زیرساخت‌های مرزبانی، توسعه راه‌های موازی ارس و پیوند دادن زنگیلان با نخجوان و ترکیه را افزایش داده است. ایران پیش از سال ۲۰۲۰ با فضایی مواجه بود که استمرار کنترل نیروهای ارمنی بر آن، قدرت مانور جمهوری آذربایجان و ترکیه را در امتداد مرز محدود می‌کرد؛ بازگشت حاکمیت باکو، ارزش ژئواستراتژیک زمین را از یک منطقه حائل به سکویی برای اتصال سرزمینی و گسترش نفوذ ترکی - آذری تغییر داد. رقابت کنونی بیش از آنکه از جابه‌جایی خطوط مرزی ناشی شود، از تغییر بازیگری سرچشمه می‌گیرد که قابلیت‌های جغرافیایی واقع در سوی شمالی ارس را در اختیار دارد و درباره شیوه بهره‌برداری از آن‌ها تصمیم می‌گیرد (Azizi & Isachenko, 2023: 1-2).

موقعیت ارتباطی جمهوری آذربایجان هنگامی به منبع قدرت تبدیل شده که کنترل سرزمینی پساقره‌باغ با شبکه‌های گسترده‌تر حمل‌ونقل اوراسیا پیوند خورده است. کریدور میانی از آسیای مرکزی و دریای خزر عبور می‌کند، در بندر باکو وارد قفقاز جنوبی می‌شود و از طریق گرجستان و ترکیه به بازارهای اروپایی دسترسی می‌یابد؛ از این رو، جمهوری آذربایجان حلقه‌ای است که قطع یا اختلال در آن، انسجام کل مسیر را متأثر می‌سازد. مطالعات بانک جهانی از امکان افزایش حجم مبادلات این محور تا حدود ۱۱ میلیون تن در سال ۲۰۳۰ حکایت دارد، هرچند کاستی‌های بندری، تعدد فرایندهای مرزی، جابه‌جایی میان شیوه‌های حمل‌ونقل و ضعف هماهنگی نهادی همچنان ظرفیت رقابتی آن را محدود می‌کنند. رشد کریدور میانی به‌خودی‌خود حذف ایران از کریدور شمال-جنوب را اثبات نمی‌کند؛ دو مسیر از مبدأ، مقصد و منطق عملکرد یکسانی برخوردار نیستند. فشار ژئوپلیتیکی زمانی پدید می‌آید که توسعه محور باکو-تفلیس-قارص با طرح اتصال سرزمین اصلی جمهوری آذربایجان به نخجوان ترکیب شود و مجموعه‌ای از مسیرهای شرقی-غربی را شکل دهد که برای دسترسی ترکیه به خزر و آسیای مرکزی به خاک ایران نیاز نداشته باشند. کاهش وابستگی شبکه‌ای به ایران، قدرت چانه‌زنی تهران را محدود می‌کند، حتی

اگر حجم عبور کالا از مسیرهای ایرانی در سطح مطلق کاهش نیابد (World Bank, 2023: 27-28, 7-8).

منابع هیدروکربنی جمهوری آذربایجان از طریق تبدیل درآمد انرژی به ظرفیت زیرساختی و نظامی، بازآرایی فضایی پس از جنگ را تقویت کرده‌اند. وابستگی بیش از ۹۰ درصد صادرات این کشور به نفت و گاز، اقتصاد باکو را در برابر نوسان قیمت‌ها آسیب‌پذیر ساخته، اما همین ساختار طی دو دهه امکان تأمین مالی خطوط لوله، شبکه‌های حمل و نقل، خرید تجهیزات نظامی و بازسازی مناطق بازپس گرفته شده را فراهم کرده است. تولید گاز قابل عرضه جمهوری آذربایجان از ۱۶٫۷ میلیارد مترمکعب در سال ۲۰۱۰ به ۳۲٫۶ میلیارد مترمکعب در سال ۲۰۲۱ رسید و صادرات گاز در سال ۲۰۲۲ حدود ۲۲٫۶ میلیارد مترمکعب ثبت شد. بخش عمده انتقال خارجی از شبکه‌ای صورت می‌گیرد که میدان شاه‌دنیز را از مسیر گرجستان و ترکیه به اروپا متصل می‌کند؛ سازمان فضایی شبکه انرژی، جایگاه ترکیه را به‌عنوان مسیر اصلی انتقال تثبیت کرده و سهم بالقوه ایران در اتصال منابع خزر به بازارهای غربی را کاهش داده است. مرز ایران و جمهوری آذربایجان در این وضعیت به محل رقابت مستقیم برای تصرف ذخایر انرژی تبدیل نشده، بلکه از پیامدهای رقابت میان شبکه‌هایی اثر می‌پذیرد که ارزش موقعیت جغرافیایی هر کشور را بر اساس قابلیت اتصال به بازارهای مصرف تعیین می‌کنند (International Energy Agency, 2023: 4-6).

رود ارس در میان منابع قدرت موجود در منطقه، ارتباط مستقیم‌تری با زندگی اقتصادی و امنیت سرزمینی نواحی مرزی دارد؛ زیرا آب آن هم‌زمان در کشاورزی، تأمین آب، تولید برق و تثبیت سکونتگاه‌های دو سوی مرز نقش ایفا می‌کند. کاهش پوشش گیاهی و خاک، توسعه سکونتگاه‌ها، افزایش تقاضای آب و نوسان‌های ناشی از تغییر اقلیم، ظرفیت رودخانه را برای پاسخ‌گویی هم‌زمان به نیازهای رو به افزایش محدود ساخته‌اند. بررسی تغییرات کاربری زمین در فاصله سال‌های ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۴، کاهش حدود ۲۴۷ کیلومترمربع از پوشش گیاهی و ۱۶۳ کیلومترمربع از اراضی دارای پوشش خاک را در محدوده مطالعه ثبت کرده، در حالی که وسعت نواحی شهری و روستایی بیش از ۳۹۰ کیلومترمربع افزایش یافته است. برهم‌خوردن نسبت میان منابع قابل دسترس و تقاضای انسانی، آب را از یک ظرفیت طبیعی ثابت به منبعی سیاسی تبدیل می‌کند که شیوه احداث سد، زمان‌بندی رهاسازی و الگوی بهره‌برداری از آن می‌تواند بر تولید

کشاورزی و ثبات اقتصادی نواحی مرزی اثر بگذارد. کنترل سد سارسان توسط جمهوری آذربایجان از این جهت برای بازسازی قره‌باغ اهمیت دارد، اما نسبت دادن بخش عمده منابع آب قره‌باغ به یک سد یا استنتاج وابستگی مستقیم ایران به آن مبنای قابل دفاعی ندارد؛ مسئله اصلی ایران به حکمرانی مشترک ارس و حفظ تعادل در بهره‌برداری کشورهای بالادست و پایین‌دست مربوط می‌شود (Nabipour & Beirami, 2025: 2–4).

افزایش ارزش سرزمین، راه‌های ارتباطی، زیرساخت‌های انرژی و تأسیسات آبی هنگامی بر امنیت مرز ایران اثر می‌گذارد که به ظرفیت نظامی و شبکه ائتلافی جمهوری آذربایجان متصل شود. حمایت تسلیحاتی و عملیاتی ترکیه و رژیم صهیونیستی در جنگ‌های ۲۰۲۰ و ۲۰۲۳، برتری نظامی باکو را از سطح موازنه دوجانبه با ارمنستان خارج کرد و آن را به بخشی از آرایش امنیتی گسترده‌تری پیوند زد که امتداد آن به غرب آسیا می‌رسد. نزدیکی تأسیسات ارتباطی و امنیتی جمهوری آذربایجان به مرز ایران، به تنهایی دلالت بر تهدید فوری ندارد؛ سطح تهدید تابع نوع تجهیزات، مقاصد سیاسی باکو، حضور یا دسترسی بازیگران ثالث و توان ایران برای اعمال بازدارندگی است. پیوند راهبردی با رژیم صهیونیستی حساسیت تهران را افزایش داده، زیرا یک بازیگر خارج از قفقاز جنوبی می‌تواند از روابط دفاعی، اطلاعاتی و انرژی خود با باکو برای اثرگذاری بر محیط پیرامونی ایران استفاده کند. رزمایش‌های مرزی و تأکید ایران بر ممنوعیت تغییر مرزهای رسمی، واکنشی به افزایش بودجه نظامی جمهوری آذربایجان به تنهایی نیست؛ واکنش تهران از ادغام منابع سرزمینی بازپس گرفته‌شده با شبکه‌های نظامی، ترانزیتی و ائتلافی ناشی می‌شود که توان بهره‌برداری باکو از موقعیت جغرافیایی خود را افزایش داده‌اند (Souleimanov, 2024: 83–86).

برآیند تحولات پساقره‌باغ، حاکی از تغییر ارزش نسبی و شرایط بهره‌برداری از منابع جغرافیایی قدرت ایران است. به نحوی که ایران همچنان از مرز زمینی با ارمنستان، دسترسی مستقیم به نخجوان، موقعیت میانی در کریدور شمال-جنوب و برخورداری از ساحل جنوبی ارس بهره می‌برد، اما تبدیل موقعیت به قدرت به وجود شبکه حمل‌ونقل کارآمد، دیپلماسی آب، روابط پایدار با همسایگان و ظرفیت مهار مداخله بازیگران خارجی وابسته است. برتری باکو پس از ۲۰۲۰ از افزایش مساحت یا منابع طبیعی جدید ناشی نشده؛ تمرکز حاکمیت بر سرزمین‌های

بازپس گرفته شده، اتصال آن‌ها به کریدورهای منطقه‌ای و استفاده از درآمد انرژی برای توسعه زیرساخت و توان نظامی، قابلیت‌های پراکنده را به قدرت سیاسی قابل اعمال تبدیل کرده است. سیاست مرزی ایران در صورت محدود ماندن به جلوگیری از تغییر خط مرز، بخش مهمی از تحول را نادیده می‌گیرد؛ زیرا تضعیف موقعیت ژئوپلیتیکی می‌تواند بدون جابه‌جایی مرز و از طریق کاهش وابستگی شبکه‌های منطقه‌ای به خاک ایران رخ دهد. به عبارت دیگر، حفاظت از منابع جغرافیایی قدرت در شمال غرب کشور مستلزم تثبیت حقوق سرزمینی و آبی همراه با افزایش مزیت اقتصادی مسیرهای ایرانی است؛ مرزی که فاقد پیوند مؤثر با شبکه‌های تولید و مبادله باشد، با وجود ثبات حقوقی، بخشی از کارکرد ژئوپلیتیکی خود را از دست می‌دهد (Aghazada, 2023: 721-723).

ژئوپلیتیک مرز ایران و جمهوری آذربایجان از حیث بازیگران

دگرگونی ژئوپلیتیکی مرزهای شمال غربی ایران پس از جنگ ۲۰۲۰ و تحولات سپتامبر ۲۰۲۳ تغییر اساسی در سلسله‌مراتب بازیگران، توزیع ظرفیت دستورگذاری و توان هر بازیگر برای تبدیل ترجیحات سیاسی خود به ترتیبات منطقه‌ای رخ داده است. نظم پیشین قفقاز جنوبی بر محور برتری روسیه و نقش آن در مدیریت منازعه قره‌باغ استوار بود، حال آنکه مشارکت فعال ترکیه در جنگ دوم قره‌باغ و تثبیت حضور سیاسی و نظامی آن، ساخت منطقه را به سوی نظامی دوقطبی سوق داد که روسیه و ترکیه در سطوح متفاوتی از رقابت و هماهنگی، دو قطب اصلی آن را تشکیل می‌دهند. جایگاه جمهوری آذربایجان نیز از دولتی خواهان تغییر وضع موجود به بازیگری ارتقا یافت که می‌تواند موضوعات اصلی دستور کار منطقه، زمان ورود به مذاکره و حدود قابل پذیرش توافق را تعیین کند (Sukiasyan & Davtyan, 2025: 120-123). افزایش شمار بازیگران، در این راستا، اهمیت ثانویه دارد؛ آنچه محتوای ژئوپلیتیکی مرز ایران را تغییر داده، انتقال بخشی از قدرت ابتکار از مسکو و ایروان به باکو و آنکاراست.

در میان دولت‌های واقع در قلمرو قفقاز جنوبی، جنگ دوم قره‌باغ به شکل‌گیری عدم تقارن آشکاری میان توان کنشگری جمهوری آذربایجان و ارمنستان انجامید؛ پیروزی نظامی باکو ظرفیت آن را برای تحمیل واقعیت‌های جدید و انتقال پیامدهای میدانی جنگ به فرایندهای سیاسی افزایش داد، در حالی که کاهش نفوذ ارمنستان، سیاست ایروان را به سوی تنوع بخشی به روابط خارجی و

جست‌وجوی تکیه‌گاه‌های جدید سوق داد. ایران در این آرایش، با وجود مجاورت مستقیم و تأثیرپذیری فوری از هر تغییر سیاسی در جنوب ارمنستان و امتداد ارس، در قالب‌های اصلی مذاکره میان باکو و ایروان از جایگاهی هم‌سنگ برخوردار نیست؛ در نتیجه، میان میزان تأثیرپذیری ایران از تحولات مرزی و قدرت رسمی آن در تعیین ترتیبات پساجنگ شکافی پدید آمده است. ترجیح تهران به حفظ مرزهای شناخته‌شده و تعادل میان دولت‌های منطقه، نقش ایران را به بازیگری معطوف به جلوگیری از تثبیت ترتیبات نامطلوب تبدیل کرده، در حالی که باکو از جایگاه ابتکار برخوردار است و ارمنستان برای بازیابی توان چانه‌زنی به تعامل با بازیگران بیرونی متوسل می‌شود. (German, 2024: 4–5; Koolaee & Rashidi, 2024: 3–4). تفاوت در ظرفیت تعریف مسئله، سبب شده است سه دولت مجاور، از یک تحول واحد برداشت‌ها و کارکردهای بازیگری متفاوتی استخراج کنند.

قرارگرفتن جمعیت آذری ایران در فضای ارتباطی مشترک با جمهوری آذربایجان، سطح فروملی ژئوپلیتیک مرز را به حوزه‌ای حساس برای رقابت بر سر بازنمایی هویت تبدیل کرده است، اما تبدیل پیوند زبانی و فرهنگی به کنش سیاسی سازمان‌یافته، فرایندی خودکار و یک‌جهته نیست. هویت ایرانی آذری‌ها بر تجربه تاریخی مشارکت در ساخت دولت، پیوند مذهبی و ادغام گسترده اجتماعی استوار است و هم‌زمان، زبان و روایت‌های تاریخی متمایز می‌توانند ظرفیت شکل‌گیری خوانش‌های متفاوت از تعلق سیاسی را فراهم سازند. گسترش جریان اطلاعات از جمهوری آذربایجان و ترکیه و بار نمادین پیروزی باکو در سال ۲۰۲۰، امکان فعال‌شدن لایه دوم را افزایش داده، ولی وجود این امکان به معنای شکل‌گیری یک بازیگر فروملی همگن با هدف و سازمان مشترک نیست. واحد تحلیل در این سطح باید شبکه‌ها، تولیدکنندگان گفتمان، رسانه‌ها و کنشگران مشخص باشند، نه کلیت جمعیت آذری ایران؛ زیرا یکسان‌انگاری جمعیت مرزی، تفاوت میان هویت فرهنگی، نگرش سیاسی و ظرفیت اقدام جمعی را حذف می‌کند. (Mammadov, 2023: 29–30). جایگاه آذری‌های ایران در ژئوپلیتیک مرزی را می‌توان عرصه‌ای برای رقابت بازیگران دولتی بر سر معنا و وفاداری دانست، نه بازیگری مستقل با اراده سیاسی واحد.

حضور ترکیه و رژیم صهیونیستی در کنار جمهوری آذربایجان نیز از منطق و عمق یکسانی برخوردار نیست و قرار دادن آن‌ها در قالب یک ائتلاف هم‌سطح، تفاوت نقششان در تولید قدرت منطقه‌ای باکو را پنهان می‌سازد. رابطه ترکیه و جمهوری آذربایجان از پیوند هویتی، همکاری رسمی دولت‌ها و ارتباط سیاسی و نظامی مستمر نیرو می‌گیرد؛ از این رو، آنکارا در بازتعریف جایگاه جمهوری آذربایجان و ساخت نظم پساجنگ مشارکت دارد. پیوند رژیم صهیونیستی با باکو بیشتر بر محاسبات امنیتی، همکاری اطلاعاتی و نیاز متقابل استوار شده و فاقد عمق اجتماعی و جایگاه نهادی ترکیه در قفقاز جنوبی است. ترکیه قدرتی منطقه‌ای با توان مشارکت در تعیین قواعد سیاسی منطقه به شمار می‌رود، در حالی که رژیم صهیونیستی نقش توانمندساز گزینشی را ایفا می‌کند و از طریق ارائه ظرفیت‌های تخصصی بر موازنه ادراکی میان ایران و جمهوری آذربایجان اثر می‌گذارد. پیامد مرزی دو رابطه نیز متفاوت است: حضور ترکیه ساخت سلسله‌مراتب بازیگران را تغییر می‌دهد، اما همکاری با رژیم صهیونیستی سطح حساسیت امنیتی ایران نسبت به رفتار باکو را افزایش می‌دهد (Sancak, 2025: 257–259).

کاهش اقتدار روسیه پس از درگیری گسترده آن کشور در اوکراین، به خروج کامل مسکو از معادلات قفقاز جنوبی منجر نشده و بیشتر جایگاه آن را از داور مسلط به قدرتی برخوردار از نفوذ باقی‌مانده تغییر داده است. پیوندهای نهادی، اقتصادی و امنیتی روسیه با دولت‌های منطقه همچنان برای مسکو اهرم فراهم می‌کنند، اما توان آن برای الزام بازیگران به پذیرش ترجیحاتش کاهش یافته و دولت‌های قفقاز جنوبی اکنون هزینه مخالفت یا پیگیری هم‌زمان گزینه‌های جایگزین را پایین‌تر ارزیابی می‌کنند. محدود شدن نقش روسیه، فضای کنش باکو را افزایش داده و ارمنستان را به بازنگری در اتکای امنیتی گذشته واداشته است؛ برای ایران نیز تضعیف قدرت تنظیم‌کنندگی مسکو دو پیامد متعارض دارد: از یک طرف امکان کاهش انحصار روسیه بر ترتیبات منطقه‌ای را ایجاد می‌کند و از طرف دیگر، گسترش نفوذ ترکیه و ورود فعال‌تر بازیگران غربی را تسهیل می‌سازد. روسیه هنوز بازیگر قابل حذف از محاسبات مرزی نیست، ولی دیگر نمی‌تواند ثبات یا جهت تحولات را به تنهایی تضمین کند (Schmitz & Smolnik, 2024: 4).

ورود فعال‌تر اتحادیه اروپا و ایالات متحده به مذاکرات پس از جنگ، سطح دیگری از کنشگری را شکل داده که ابزار اصلی آن تأثیرگذاری بر قالب مذاکره، مشروعیت توافق و نحوه

ارتباط طرفین است. اتحادیه اروپا با اتخاذ نقش تسهیل‌گر کوشیده است گفت‌وگوی مستقیم میان باکو و ایروان را از قالب روسیه‌محور خارج کند و ایالات متحده نیز در مراحل بعدی به فرایند مذاکرات پیوست؛ بااین‌حال، هر دو بازیگر در حوزه تضمین امنیت سخت و اجرای توافق با محدودیت اعتبار و ابزار روبه‌رو بوده‌اند. نفوذ غرب تا زمانی استمرار می‌یابد که طرف‌های منازعه فرایند پیشنهادی آن را برای افزایش قدرت چانه‌زنی خود مفید بدانند، در حالی که فقدان حضور تثبیت‌شده و وابستگی فرایند به رضایت دولت‌ها، امکان تبدیل میانجیگری به اقتدار تنظیم‌کننده را کاهش می‌دهد (Neset et al., 2023: 4). اتحادیه اروپا و ایالات متحده در ساختار بازیگران مرزی، بیشتر تولیدکننده قالب و فرصت دیپلماتیک‌اند تا تعیین‌کننده مستقیم نظم سرزمینی؛ ازاین‌رو، افزایش فعالیت آنان الزاماً به کاهش وزن دولت‌های منطقه‌ای منتهی نمی‌شود و ممکن است با تشدید رقابت میان قالب‌های روسی، اروپایی و آمریکایی همراه باشد.

ساخت بازیگری مرز ایران و جمهوری آذربایجان از تفاوت توان آن‌ها در تعریف مسئله، ایجاد واقعیت سیاسی، مشروعیت‌بخشی به تصمیم‌ها و جلوگیری از اجرای ترتیبات ناسازگار با منافعشان شکل می‌گیرد. جمهوری آذربایجان در نظم جدید از بیشترین ظرفیت دستورگذاری برخوردار شده، حال آنکه ایران با وجود مجاورت و حساسیت مستقیم، عمدتاً قدرت جلوگیری و محدودسازی دارد. ترکیه در تولید موقعیت جدید باکو مشارکت می‌کند؛ رژیم صهیونیستی برخی ظرفیت‌های تخصصی آن را تقویت می‌سازد؛ روسیه نفوذ خود را بدون برخورداری از اقتدار پیشین حفظ کرده و بازیگران غربی بر فرایند مذاکره و مشروعیت بین‌المللی توافق‌ها اثر می‌گذارند. فضای اجتماعی شمال‌غرب ایران نیز زمانی وارد معادله می‌شود که شبکه‌های سیاسی و رسانه‌ای بتوانند تعلق فرهنگی را به کنش سازمان‌یافته تبدیل کنند. مسئله محوری بخش بازیگران، چگونگی شکل‌گیری همین سلسله‌مراتب نامتقارن است که تعیین می‌کند کدام بازیگر توان آغاز تحول را دارد، چه نیرویی می‌تواند دامنه آن را محدود کند و کدام کنشگران تنها بر ادراک، ظرفیت یا مشروعیت طرف‌های اصلی اثر می‌گذارند.

ژئوپلیتیک مرز ایران و جمهوری آذربایجان از حیث مناسبات

جنگ دوم قره‌باغ در سال ۲۰۲۰ و عملیات نظامی سپتامبر ۲۰۲۳، مناسبات ایران و جمهوری آذربایجان را از رابطه‌ای نوسانی اما قابل مدیریت به الگویی از همکاری گزینشی در کنار

بی‌اعتمادی امنیتی سوق دادند؛ زیرا بازگشت کنترل باکو بر نواحی جنوبی قره‌باغ، اختلاف دو کشور درباره نحوه سازمان‌دهی فضای پسا‌جنگ را به مجاورت مستقیم مرزی منتقل کرد. تهران از احیای تمامیت ارضی جمهوری آذربایجان حمایت کرد، اما تفسیر باکو از ترتیبات ارتباطی پس از جنگ، پیوند نظامی آن با ترکیه و گسترش مناسباتش با رژیم صهیونیستی، در محاسبات ایران به عواملی محدودکننده برای امنیت شمال غرب کشور تبدیل شدند. استمرار همکاری‌های اقتصادی، مبادلات انرژی و تماس‌های دیپلماتیک نیز نتوانست این شکاف را برطرف کند، زیرا منافع مشترک بیشتر از گسست کامل رابطه جلوگیری کرده‌اند تا آنکه زمینه اعتماد پایدار را فراهم آورند (Guzaerov & Baskakov, 2024: 142–144). مناسبات تهران و باکو بر همین اساس حالتی تفکیک‌شده یافته است؛ همکاری در حوزه‌هایی که قطع ارتباط برای طرفین هزینه ایجاد می‌کند ادامه دارد، در حالی که موضوعات امنیتی، هویتی و منطقه‌ای تابع منطق احتیاط، علامت‌دهی متقابل و دوره‌های متناوب تنش‌زدایی و تشدید اختلاف باقی مانده‌اند.

نهادینه‌شدن اتحاد ترکیه و جمهوری آذربایجان، عدم تقارن موجود در مناسبات تهران و باکو را افزایش داده است، زیرا جمهوری آذربایجان پس از جنگ دیگر صرفاً بر ظرفیت‌های ملی خود تکیه ندارد و روابط خارجی آن در یک ساخت حقوقی و امنیتی گسترده‌تر عمل می‌کند. اعلامیه شوشا، مناسبات دو کشور را از مشارکت راهبردی به اتحاد سیاسی و نظامی ارتقا داد و سازوکارهایی را برای هماهنگی در حوزه‌های امنیت، دفاع، سیاست خارجی و تصمیم‌گیری منطقه‌ای ایجاد کرد. نتیجه این تحول برای ایران، تغییر مقیاس رابطه با جمهوری آذربایجان است؛ اختلاف تهران و باکو درباره ترتیبات مرزی یا امنیتی می‌تواند به مناسبات ایران و ترکیه متصل شود و حمایت آنکارا نیز هزینه اعمال فشار مستقیم بر باکو را افزایش دهد (Çelik & Aslanlı, 2024: 57–59). اتحاد مزبور از طریق کاهش آسیب‌پذیری جمهوری آذربایجان در برابر واکنش همسایگان، قدرت چانه‌زنی آن را تقویت کرده و روابط ایران و جمهوری آذربایجان را از یک رابطه دوجانبه نسبتاً مستقل به بخشی از موازنه سه‌جانبه تهران، باکو و آنکارا تبدیل ساخته است.

گسترش همکاری جمهوری آذربایجان و رژیم صهیونیستی، لایه متفاوتی به این ساخت سه‌جانبه افزوده و مناسبات تهران و باکو را تحت تأثیر رقابتی قرار داده است که منشأ اصلی آن

خارج از قفقاز جنوبی قرار دارد. باکو از رابطه با رژیم صهیونیستی برای کاهش وابستگی امنیتی به قدرت‌های پیرامونی و تقویت موقعیت خود در برابر ایران و روسیه بهره می‌گیرد، در حالی که رژیم صهیونیستی از دسترسی سیاسی و امنیتی به کشوری واقع در همسایگی شمالی ایران سود می‌برد. تهران در مقابل، نزدیکی دو طرف را صرفاً همکاری معمول میان دو دولت تلقی نمی‌کند و آن را در امتداد منازعه گسترده‌تر خود با رژیم صهیونیستی می‌سنجد؛ از این رو، هرگونه تعمیق روابط باکو و تل‌آویو می‌تواند بی‌اعتمادی ایران به جمهوری آذربایجان را افزایش دهد، حتی در مواردی که اقدام مشخصی علیه ایران اثبات نشده باشد. شکل‌گیری این چرخه ادراکی سبب شده است باکو همکاری با رژیم صهیونیستی را وسیله موازنه در برابر ایران بداند و تهران همان رابطه را شهادی بر ضرورت افزایش فشار و مراقبت امنیتی تلقی کند؛ فرایندی که ظرفیت سوءبرداشت و واکنش متقابل را در مرز مشترک بالا می‌برد (Abbassov & Souleimanov, 2022: 139-142).

مناسبات روسیه و ارمنستان پس از سال ۲۰۲۰ از اتحاد مبتنی بر اعتماد امنیتی به وابستگی مورد مناقشه تغییر کرده است؛ زیرا ناتوانی مسکو در جلوگیری از شکست ارمنستان و تحولات سال ۲۰۲۳، اعتبار تضمین‌های امنیتی روسیه را در افکار عمومی و محاسبات سیاسی ایروان تضعیف کرد، بی‌آنکه بنیان‌های نهادی و اقتصادی رابطه از میان بروند. روسیه در دوره پیشین می‌توانست هم‌زمان روابط خود را با باکو توسعه دهد و از وابستگی امنیتی ارمنستان برای حفظ جایگاه مسلط استفاده کند، اما افزایش نقش ترکیه و تمرکز مسکو بر جنگ اوکراین، امکان تداوم این موازنه را کاهش داد. ایروان اکنون روسیه را شریکی می‌بیند که از ابزارهای اقتصادی، نظامی و نهادی قابل توجه برخوردار است، اما اراده یا توان کافی برای تأمین انتظارات امنیتی گذشته ندارد. سردشدن رابطه، در نتیجه، به قطع وابستگی منجر نشده و نوعی مناسبات نامتقارن و مناقشه‌آمیز را پدید آورده است که در آن ارمنستان اعتبار حمایت روسیه را زیر سؤال می‌برد، ولی هنوز هزینه گسست کامل را تحمل‌پذیر نمی‌داند (Vardazaryan, 2024: 25-26). نزدیکی ارمنستان به اتحادیه اروپا نیز جایگزینی ساده برای روسیه ایجاد نکرده و بیشتر به تنوع‌بخشی محدود در روابط خارجی انجامیده است. همکاری ایروان و بروکسل در حوزه اصلاحات نهادی، نظارت مرزی، گفت‌وگوی سیاسی و حمایت اقتصادی توسعه یافته، اما اتحادیه اروپا تضمین امنیتی هم‌تراز با تعهدات نظامی

روسیه ارائه نکرده است؛ از سوی دیگر، وابستگی ارمنستان به بازار، انرژی، زیرساخت و نهادهای روسیه، دامنه چرخش سریع به سوی غرب را محدود می‌سازد. مناسبات ارمنستان با روسیه و اتحادیه اروپا بر پایه جانشینی کامل سازمان نیافته و از الگوی هم‌زیستی نامتوازن پیروی می‌کند: ایروان برای کاهش آسیب‌پذیری سیاسی به غرب نزدیک می‌شود، ولی برای جلوگیری از هزینه‌های اقتصادی و امنیتی، بخشی از پیوندهای خود با مسکو را حفظ می‌کند (Margaryan, 2025: 16-19). پیامد این وضعیت برای مرزهای شمال‌غربی ایران، افزایش تعداد قالب‌های مؤثر بر تحولات منطقه است، بدون آنکه هیچ‌یک از آن‌ها به‌تنهایی قدرت تنظیم‌کنندگی نظم پیشین روسیه را در اختیار داشته باشند.

تداوم رقابت هند و پاکستان به قفقاز جنوبی، مناسبات منطقه را به رقابت‌های امنیتی خارج از حوزه سنتی روسیه، ترکیه و ایران متصل کرده است. حمایت سیاسی پاکستان از جمهوری آذربایجان و هم‌سویی آن با ترکیه، نزدیکی ارمنستان و هند را تسریع کرده و همکاری‌های دفاعی دو طرف را از روابط محدود دیپلماتیک به پیوندی دارای اهمیت امنیتی ارتقا داده است. رابطه هند و ارمنستان را نمی‌توان فقط پاسخی مستقیم به جمهوری آذربایجان دانست، زیرا نیاز ایروان به متنوع کردن شرکای نظامی و تلاش دهلی‌نو برای مهار پیوند پاکستان و ترکیه، هم‌زمان در شکل‌گیری آن مؤثر بوده‌اند (Rauf & Tariq, 2023: 63-68). ورود این رقابت، ساخت مناسبات قفقاز جنوبی را چندلایه‌تر کرده است؛ به نحوی که تقویت یک رابطه دوجانبه می‌تواند واکنش بازیگرانی را برانگیزد که مستقیماً در مناقشه قره‌باغ حضور سرزمینی ندارند. مرز ایران در مجاورت شبکه‌ای قرار گرفته که روابط آن دیگر صرفاً از تعارض ارمنستان و جمهوری آذربایجان پیروی نمی‌کند و از موازنه‌های امنیتی جنوب آسیا نیز اثر می‌پذیرد.

بر این اساس ساخت مناسبات پساقره‌باغ را نمی‌توان در قالب دو بلوک ثابت ایران، ارمنستان و روسیه در برابر جمهوری آذربایجان، ترکیه و غرب صورت‌بندی کرد؛ زیرا روابط موجود از اتحادهای رسمی، همکاری‌های محدود، وابستگی‌های ناخواسته و رقابت‌های هم‌زمان تشکیل شده‌اند. ایران و جمهوری آذربایجان با وجود اختلاف امنیتی، همکاری را به‌طور کامل متوقف نکرده‌اند؛ ارمنستان در عین فاصله‌گیری سیاسی از مسکو، از ساختارهای وابستگی روسیه خارج نشده است؛ ترکیه و جمهوری آذربایجان به اتحاد نهادی نزدیک شده‌اند، اما روابط باکو با رژیم

صهیونیستی از منطق متفاوتی پیروی می‌کند؛ اتحادیه اروپا نیز حضور خود را توسعه داده، بدون آنکه به ضامن امنیتی مسلط تبدیل شود. مسئله تعیین‌کننده برای مرزهای شمال‌غربی ایران افزایش روابط متقاطع و نامتقارنی است که تصمیم هر بازیگر را به محاسبات چند رابطه دیگر وابسته می‌سازد و امکان مدیریت دوجانبه اختلافات مرزی را کاهش می‌دهد.

ژئوپلیتیک مرز ایران و جمهوری آذربایجان از حیث مناسبات

جنگ دوم قره‌باغ در سال ۲۰۲۰ و عملیات نظامی سپتامبر ۲۰۲۳، مناسبات ایران و جمهوری آذربایجان را از رابطه‌ای نوسانی اما قابل مدیریت به الگویی از همکاری گزینشی در کنار بی‌اعتمادی امنیتی سوق دادند؛ زیرا بازگشت کنترل باکو بر نواحی جنوبی قره‌باغ، اختلاف دو کشور درباره نحوه سازمان‌دهی فضای پساجنگ را به مجاورت مستقیم مرزی منتقل کرد. تهران از احیای تمامیت ارضی جمهوری آذربایجان حمایت کرد، اما تفسیر باکو از ترتیبات ارتباطی پس از جنگ، پیوند نظامی آن با ترکیه و گسترش مناسباتش با رژیم صهیونیستی، در محاسبات ایران به عواملی محدودکننده برای امنیت شمال‌غرب کشور تبدیل شدند. استمرار همکاری‌های اقتصادی، مبادلات انرژی و تماس‌های دیپلماتیک نیز نتوانست این شکاف را برطرف کند، زیرا منافع مشترک بیشتر از گسست کامل رابطه جلوگیری کرده‌اند تا آنکه زمینه اعتماد پایدار را فراهم آورند (Guzaerov & Baskakov, 2024: 142–144). مناسبات تهران و باکو بر همین اساس حالتی تفکیک‌شده یافته است؛ همکاری در حوزه‌هایی که قطع ارتباط برای طرفین هزینه ایجاد می‌کند ادامه دارد، در حالی که موضوعات امنیتی، هویتی و منطقه‌ای تابع منطق احتیاط، علامت‌دهی متقابل و دوره‌های متناوب تنش‌زدایی و تشدید اختلاف باقی مانده‌اند.

نهادینه‌شدن اتحاد ترکیه و جمهوری آذربایجان، عدم تقارن موجود در مناسبات تهران و باکو را افزایش داده است، زیرا جمهوری آذربایجان پس از جنگ دیگر صرفاً بر ظرفیت‌های ملی خود تکیه ندارد و روابط خارجی آن در یک ساخت حقوقی و امنیتی گسترده‌تر عمل می‌کند. اعلامیه شوشا، مناسبات دو کشور را از مشارکت راهبردی به اتحاد سیاسی و نظامی ارتقا داد و سازوکارهایی را برای هماهنگی در حوزه‌های امنیت، دفاع، سیاست خارجی و تصمیم‌گیری منطقه‌ای ایجاد کرد. نتیجه این تحول برای ایران، تغییر مقیاس رابطه با جمهوری آذربایجان است؛

اختلاف تهران و باکو درباره ترتیبات مرزی یا امنیتی می‌تواند به مناسبات ایران و ترکیه متصل شود و حمایت آنکارا نیز هزینه اعمال فشار مستقیم بر باکو را افزایش دهد (Çelik & Aslanlı, 2024: 57-59). اتحاد مزبور از طریق کاهش آسیب‌پذیری جمهوری آذربایجان در برابر واکنش همسایگان، قدرت چانه‌زنی آن را تقویت کرده و روابط ایران و جمهوری آذربایجان را از یک رابطه دوجانبه نسبتاً مستقل به بخشی از موازنه سه‌جانبه تهران، باکو و آنکارا تبدیل ساخته است.

گسترش همکاری جمهوری آذربایجان و رژیم صهیونیستی، لایه متفاوتی به این ساخت سه‌جانبه افزوده و مناسبات تهران و باکو را تحت تأثیر رقابتی قرار داده است که منشأ اصلی آن خارج از قفقاز جنوبی قرار دارد. باکو از رابطه با رژیم صهیونیستی برای کاهش وابستگی امنیتی به قدرت‌های پیرامونی و تقویت موقعیت خود در برابر ایران و روسیه بهره می‌گیرد، در حالی که رژیم صهیونیستی از دسترسی سیاسی و امنیتی به کشوری واقع در همسایگی شمالی ایران سود می‌برد. تهران در مقابل، نزدیکی دو طرف را صرفاً همکاری معمول میان دو دولت تلقی نمی‌کند و آن را در امتداد منازعه گسترده‌تر خود با رژیم صهیونیستی می‌سنجد؛ ازاین‌رو، هرگونه تعمیق روابط باکو و تل‌آویو می‌تواند بی‌اعتمادی ایران به جمهوری آذربایجان را افزایش دهد، حتی در مواردی که اقدام مشخصی علیه ایران اثبات نشده باشد. شکل‌گیری این چرخه ادراکی سبب شده است باکو همکاری با رژیم صهیونیستی را وسیله موازنه در برابر ایران بداند و تهران همان رابطه را شهادی بر ضرورت افزایش فشار و مراقبت امنیتی تلقی کند؛ فرایندی که ظرفیت سوءبرداشت و واکنش متقابل را در مرز مشترک بالا می‌برد (Abbasov & Souleimanov, 2022: 139-142).

مناسبات روسیه و ارمنستان پس از سال ۲۰۲۰ از اتحاد مبتنی بر اعتماد امنیتی به وابستگی مورد مناقشه تغییر کرده است؛ زیرا ناتوانی مسکو در جلوگیری از شکست ارمنستان و تحولات سال ۲۰۲۳، اعتبار تضمین‌های امنیتی روسیه را در افکار عمومی و محاسبات سیاسی ایروان تضعیف کرد، بی‌آنکه بنیان‌های نهادی و اقتصادی رابطه از میان بروند. روسیه در دوره پیشین می‌توانست هم‌زمان روابط خود را با باکو توسعه دهد و از وابستگی امنیتی ارمنستان برای حفظ جایگاه مسلط استفاده کند، اما افزایش نقش ترکیه و تمرکز مسکو بر جنگ اوکراین، امکان تداوم این موازنه را

کاهش داد. ایروان اکنون روسیه را شریکی می‌بیند که از ابزارهای اقتصادی، نظامی و نهادی قابل توجه برخوردار است، اما اراده یا توان کافی برای تأمین انتظارات امنیتی گذشته ندارد. سردشدن رابطه، در نتیجه، به قطع وابستگی منجر نشده و نوعی مناسبات نامتقارن و مناقشه‌آمیز را پدید آورده است که در آن ارمنستان اعتبار حمایت روسیه را زیر سؤال می‌برد، ولی هنوز هزینه گسست کامل را تحمل‌پذیر نمی‌داند (Vardazaryan, 2024: 25–26). نزدیکی ارمنستان به اتحادیه اروپا نیز جایگزینی ساده برای روسیه ایجاد نکرده و بیشتر به تنوع بخشی محدود در روابط خارجی انجامیده است. همکاری ایروان و بروکسل در حوزه اصلاحات نهادی، نظارت مرزی، گفت‌وگوی سیاسی و حمایت اقتصادی توسعه یافته، اما اتحادیه اروپا تضمین امنیتی هم‌تراز با تعهدات نظامی روسیه ارائه نکرده است؛ از سوی دیگر، وابستگی ارمنستان به بازار، انرژی، زیرساخت و نهادهای روسیه، دامنه چرخش سریع به سوی غرب را محدود می‌سازد. مناسبات ارمنستان با روسیه و اتحادیه اروپا بر پایه جانشینی کامل سازمان نیافته و از الگوی هم‌زیستی نامتوازن پیروی می‌کند: ایروان برای کاهش آسیب‌پذیری سیاسی به غرب نزدیک می‌شود، ولی برای جلوگیری از هزینه‌های اقتصادی و امنیتی، بخشی از پیوندهای خود با مسکو را حفظ می‌کند (Margaryan, 2025: 16–19). پیامد این وضعیت برای مرزهای شمال‌غربی ایران، افزایش تعداد قالب‌های مؤثر بر تحولات منطقه است، بدون آنکه هیچ‌یک از آن‌ها به تنهایی قدرت تنظیم‌کنندگی نظم پیشین روسیه را در اختیار داشته باشند.

تداوم رقابت هند و پاکستان به قفقاز جنوبی، مناسبات منطقه را به رقابت‌های امنیتی خارج از حوزه سنتی روسیه، ترکیه و ایران متصل کرده است. حمایت سیاسی پاکستان از جمهوری آذربایجان و هم‌سویی آن با ترکیه، نزدیکی ارمنستان و هند را تسریع کرده و همکاری‌های دفاعی دو طرف را از روابط محدود دیپلماتیک به پیوندی دارای اهمیت امنیتی ارتقا داده است. رابطه هند و ارمنستان را نمی‌توان فقط پاسخی مستقیم به جمهوری آذربایجان دانست، زیرا نیاز ایروان به متنوع کردن شرکای نظامی و تلاش دهلی‌نو برای مهار پیوند پاکستان و ترکیه، هم‌زمان در شکل‌گیری آن مؤثر بوده‌اند (Rauf & Tariq, 2023: 63–68). ورود این رقابت، ساخت مناسبات قفقاز جنوبی را چندلایه‌تر کرده است؛ به نحوی که تقویت یک رابطه دوجانبه می‌تواند واکنش بازیگرانی را برانگیزد که مستقیماً در مناقشه قره‌باغ حضور سرزمینی ندارند. مرز ایران در

مجاورت شبکه‌ای قرار گرفته که روابط آن دیگر صرفاً از تعارض ارمنستان و جمهوری آذربایجان پیروی نمی‌کند و از موازنه‌های امنیتی جنوب آسیا نیز اثر می‌پذیرد. بر این اساس ساخت مناسبات پساقره‌باغ را نمی‌توان در قالب دو بلوک ثابت ایران، ارمنستان و روسیه در برابر جمهوری آذربایجان، ترکیه و غرب صورت‌بندی کرد؛ زیرا روابط موجود از اتحادهای رسمی، همکاری‌های محدود، وابستگی‌های ناخواسته و رقابت‌های هم‌زمان تشکیل شده‌اند. ایران و جمهوری آذربایجان با وجود اختلاف امنیتی، همکاری را به‌طور کامل متوقف نکرده‌اند؛ ارمنستان در عین فاصله‌گیری سیاسی از مسکو، از ساختارهای وابستگی روسیه خارج نشده است؛ ترکیه و جمهوری آذربایجان به اتحاد نهادی نزدیک شده‌اند، اما روابط باکو با رژیم صهیونیستی از منطق متفاوتی پیروی می‌کند؛ اتحادیه اروپا نیز حضور خود را توسعه داده، بدون آنکه به ضامن امنیتی مسلط تبدیل شود. مسئله تعیین‌کننده برای مرزهای شمال‌غربی ایران افزایش روابط متقاطع و نامتقارنی است که تصمیم هر بازیگر را به محاسبات چند رابطه دیگر وابسته می‌سازد و امکان مدیریت دوجانبه اختلافات مرزی را کاهش می‌دهد.

ژئوپلیتیک مرز ایران و جمهوری آذربایجان از حیث استراتژی‌های

بازیگران

راهبرد ایران در قبال نظم پساقره‌باغ از ترکیب بازدارندگی محدود، مخالفت با تغییرات یک‌جانبه و حفظ کانال‌های همکاری با باکو شکل گرفته است. تهران از یک‌سو، هرگونه ترتیبی را که پیوستگی مرزی ایران و ارمنستان یا دسترسی مستقل کشور به قفقاز جنوبی را تضعیف کند، خارج از حدود قابل پذیرش خود تعریف کرده و از سوی دیگر، از تبدیل اختلافات ژئوپلیتیکی به تقابل پایدار با جمهوری آذربایجان پرهیز داشته است. هم‌زمانی فشار و تعامل، بازتاب موقعیتی است که در آن ایران قدرت جلوگیری از برخی تحولات را دارد، اما برای شکل دادن به نظم مطلوب از ظرفیت نهادی و ائتلافی کافی برخوردار نیست. رزمایش‌های مرزی، تأکید بر تغییرناپذیری مرزهای رسمی و توسعه مسیر ارتباطی جایگزین از قلمرو ایران مجموعه‌ای از اقدامات بازدارنده‌اند که هدف آن افزایش هزینه اجرای ترتیبات فضایی ناسازگار با منافع تهران است. نزدیک شدن مقطعی به باکو نیز کارکرد مکمل دارد، زیرا کاهش تنش دوجانبه می‌تواند امکان اثرگذاری بازیگران رقیب بر محاسبات امنیتی جمهوری آذربایجان را محدود سازد.

(Gevorgyan, 2023: 7–8). سیاست ایران در نتیجه میان ایجاد ضدتهدید و نزدیکی گزینشی حرکت می‌کند، بی‌آنکه به موازنه‌سازی ائتلافی کامل یا پذیرش نظم جدید منطقه منتهی شود. جمهوری آذربایجان پس از جنگ ۲۰۲۰ راهبرد خود را بر تبدیل پیروزی نظامی به ترتیبات سیاسی بازگشت‌ناپذیر استوار کرد؛ از این رو، پایان عملیات نظامی به معنای توقف اعمال فشار نبود و ابزارهای اجبار در فاصله میان جنگ و مذاکره استمرار یافتند. تهدید معتبر به استفاده از زور، عملیات محدود، ایجاد وضعیت میدانی تازه و ورود به مذاکره از موضع برتر، توالی‌ای را پدید آورد که طی آن هزینه مقاومت ارمنستان افزایش یافت و ظرفیت میانجیگران برای بازگرداندن شرایط پیشین کاهش پیدا کرد. اهمیت راهبرد مزبور برای مرزهای ایران در سرعت تولید واقعیت فضایی قرار دارد؛ تهران غالباً زمانی با پیامدهای تحول مواجه می‌شود که بخشی از آن در میدان تثبیت شده و گزینه‌های واکنش محدود شده‌اند. باکو فشار نظامی و دیپلماسی را در یک سازوکار واحد به کار گرفته است تا دستاوردهای میدانی به قواعد سیاسی و ارتباطی جدید تبدیل شوند (Ghahriyan et al., 2024: 747–750).

راهبرد ترکیه بر انتقال ظرفیت اعمال قدرت به درون ساخت دفاعی جمهوری آذربایجان تکیه دارد و به همین سبب، حضور آنکارا در قفقاز جنوبی الزاماً به استقرار مستقل و گسترده نیروهای ترکی وابسته نیست. آموزش نظامی، هماهنگ‌سازی سازمان ارتش، انتقال تجربه عملیاتی و توسعه تعهدات دفاعی دوجانبه، توان نظامی باکو را به مجرای برای پیگیری منافع ترکیه تبدیل کرده‌اند. نهادینه‌شدن این پیوند، میان حمایت خارجی و ظرفیت داخلی جمهوری آذربایجان مرز روشنی باقی نمی‌گذارد؛ زیرا بخشی از توان عملیاتی باکو محصول فرایندی است که طی آن الگوهای نظامی و تصمیم‌گیری ترکیه در ساختار دفاعی متحدش جذب شده‌اند (Hovsepyan & Tonoyan, 2024: 622–624). اثر این راهبرد بر ایران از طریق تغییر محیط تصمیم‌گیری باکو آشکار می‌شود: جمهوری آذربایجان هنگام تعیین حدود فشار بر همسایگان، حمایت یک قدرت منطقه‌ای را در محاسبات خود وارد می‌کند و ایران نیز ناگزیر است پیامد هر رویارویی احتمالی را در مقیاسی فراتر از رابطه دوجانبه ارزیابی کند. ادغام تدریجی ظرفیت‌های دفاعی دو کشور، قدرت ترکیه را از متغیری خارجی به یکی از اجزای پایدار موازنه مرزی تبدیل کرده است.

راهبرد روسیه پس از آتش‌بس ۲۰۲۰ بر کنترل منازعه از طریق حضور صلح‌بان و وابسته‌ساختن اجرای توافق به ظرفیت نظارتی مسکو قرار گرفت. استقرار نیروهای روسی امکان می‌داد کرملین هم از گسترش درگیری جلوگیری کند و هم نقش خود را در تعیین حدود رفتار طرف‌ها حفظ نماید؛ با این حال، کارآمدی این الگو به اعتبار تهدید روسیه و آمادگی آن برای تحمیل هزینه بر نقض‌کنندگان ترتیبات وابسته بود. تمرکز نظامی مسکو بر اوکراین، محاسبه طرف‌های قفقاز جنوبی را تغییر داد و فاصله میان تعهد رسمی و امکان اجرای آن را آشکار ساخت. جمهوری آذربایجان در چنین شرایطی توانست خطر واکنش مؤثر روسیه را کمتر ارزیابی کند و عملیات سال ۲۰۲۳ نیز ضعف سازوکار بازدارنده‌ای را نمایان ساخت که بر حضور محدود بدون اراده روشن برای مداخله استوار بود (Paradela López, 2024: 120–122). پیامد راهبردی این فرسایش برای ایران، پایان اتکاپذیری نسبی نقش روسیه در تثبیت وضع موجود است؛ حفظ خطوط حساس مرزی دیگر نمی‌تواند به مدیریت مسکو واگذار شود و نیازمند ظرفیت مستقل تهران برای جلوگیری از تثبیت ترتیبات نامطلوب است.

رژیم صهیونیستی به جای ورود مستقیم به تنظیم نظم سیاسی قفقاز جنوبی، راهبرد توانمندسازی گزینشی جمهوری آذربایجان را دنبال کرده است؛ الگویی که با هزینه سیاسی و نظامی محدود، بر ظرفیت عملیاتی یک دولت هم‌مرز با ایران اثر می‌گذارد. پیوند میان تأمین انرژی، انتقال فناوری نظامی و همکاری امنیتی، رابطه‌ای کارکردی ایجاد کرده که هر طرف از آن برای کاهش آسیب‌پذیری خود استفاده می‌کند. باکو از دسترسی به تسلیحات و فناوری برای تقویت آزادی عمل نظامی بهره می‌گیرد و رژیم صهیونیستی نیز از همکاری با کشوری نزدیک به مرزهای شمالی ایران، مزیت سیاسی و اطلاعاتی کسب می‌کند (Omidi, 2025: 9–11). پیامد این راهبرد برای ایران به اثبات وجود پایگاه یا تأسیسات ثابت رژیم صهیونیستی وابسته نیست؛ ارتقای ظرفیت نظامی و اطلاعاتی جمهوری آذربایجان به تنهایی سطح ابهام و حساسیت امنیتی تهران را افزایش می‌دهد. البته نسبت دادن هر تحول مرزی به هدایت مستقیم رژیم صهیونیستی، تحولات را از شواهد قابل اتکا دور می‌کند، اما نادیده گرفتن نقش انتقال توانمندی نیز سازوکار واقعی اثرگذاری تل‌آویو را پنهان می‌سازد.

اتحادیه اروپا راهبرد خود را از مسیر سرمایه‌گذاری، تنظیم استانداردها و اتصال شبکه‌های حمل‌ونقل پیش می‌برد که بدون کنترل مستقیم قلمرو، بر ارزش نسبی مسیرهای منطقه‌ای اثر می‌گذارد. تأمین مالی زیرساخت، هماهنگ‌سازی مقررات و پیوند پروژه‌های قفقاز جنوبی با شبکه حمل‌ونقل فراآروپایی، انتخاب‌های دولت‌های منطقه را به معیارها و منابع مالی بروکسل وابسته می‌کند. مسیرهایی که در این چارچوب قرار می‌گیرند، از مزیت سرمایه، مشروعیت نهادی و دسترسی به بازار برخوردار می‌شوند و مسیرهای خارج از شبکه، حتی بدون طرد رسمی، با کاهش جذابیت نسبی روبه‌رو خواهند شد (Smolnik, 2023: 28–30). تأثیر این سیاست بر ایران از منطق توزیع سرمایه و شبکه‌سازی ناشی می‌شود، نه از یک هدف اعلام‌شده برای حذف کشور از ترانزیت منطقه‌ای. تحریم‌ها، ضعف پیوند نهادی و دشواری تأمین مالی پروژه‌های ایرانی موجب شده‌اند تهران نتواند به اندازه رقبای خود از سازوکار اتصال اروپایی بهره‌گیرد؛ از این‌رو، حاشیه‌ای شدن احتمالی ایران را باید حاصل نابرابری در دسترسی به شبکه‌ها دانست، نه نتیجه طرحی که صریحاً بر انزوای ایران استوار باشد.

راهبرد ایالات متحده در قفقاز جنوبی تا سال‌های نخست پس از جنگ ۲۰۲۰ از پیوستگی و هزینه‌پذیری محدودی برخوردار بود و بیشتر از طریق حمایت دیپلماتیک، میانجیگری و تلاش برای کاهش انحصار روسیه اعمال می‌شد. اهمیت منطقه برای واشنگتن از پیوند آن با امنیت انرژی، مهار روسیه و کنترل پیامدهای بی‌ثباتی ناشی می‌شد، اما فقدان تعهد اجرایی گسترده، توان آمریکا را برای تحمیل راه‌حل محدود نگه می‌داشت. افزایش حضور دیپلماتیک ایالات متحده پس از جنگ اوکراین، رقابت بر سر محل و چارچوب مذاکرات را تشدید کرد و میانجیگری را به ابزاری برای انتقال مرکز ثقل تصمیم‌گیری از مسکو به قالب‌های غربی بدل ساخت (Poghosyan, 2022: 36–38). پیامد چنین تغییری برای ایران در محتوای هر توافق خلاصه نمی‌شود؛ انتقال فرایند تنظیم روابط ارمنستان و جمهوری آذربایجان به سازوکاری که تهران در طراحی آن حضور ندارد، قدرت ایران را برای اثرگذاری پیشینی بر ترتیبات مجاور مرز کاهش می‌دهد. در واقع راهبرد آمریکا از طریق کنترل زمین عمل نمی‌کند و با شکل‌دادن به قالب مذاکره، مشوق‌های اقتصادی و مشروعیت بین‌المللی توافق، محدوده انتخاب بازیگران منطقه‌ای را تغییر می‌دهد.

نتیجه‌گیری و پیشنهادها

برآیند تحلیل تحولات پس از جنگ دوم قره‌باغ و عملیات نظامی سپتامبر ۲۰۲۳ نشان می‌دهد که دگرگونی ژئوپلیتیکی مرز ایران و جمهوری آذربایجان در بازتوزیع کنترل سرزمینی، افزایش ارزش شبکه‌ای مسیرهای ارتباطی، تغییر وزن بازیگران و جابه‌جایی ظرفیت ابتکار منطقه‌ای رخ داده است. بازگشت مناطق جنوبی قره‌باغ به کنترل باکو، پیوستگی اداری و امنیتی جمهوری آذربایجان را در امتداد ارس تقویت کرد و امکان تبدیل سرزمین‌های بازپس گرفته شده به بخشی از طرح‌های ارتباطی، امنیتی و سیاسی این کشور را فراهم ساخت. منابع جغرافیایی قدرت در این وضعیت کارکرد آن‌ها به توان دولت‌ها در سازمان‌دهی زیرساخت، جذب حمایت خارجی و پیوند دادن موقعیت مکانی با شبکه‌های منطقه‌ای وابسته شده است. برتری نسبی جمهوری آذربایجان نیز حاصل تمرکز حاکمیت بر فضای پساجنگ، استفاده هماهنگ از ظرفیت نظامی و دیپلماتیک و بهره‌گیری از حمایت ترکیه و رژیم صهیونیستی برای افزایش آزادی عمل در برابر همسایگان بوده است.

ساخت بازیگری و مناسبات منطقه‌ای نیز از نظم متمرکز بر میانجیگری روسیه فاصله گرفته و به آرایشی چندمرکزی و نامتقارن تبدیل شده است. جمهوری آذربایجان در جایگاه بازیگری قرار گرفته که توان بیشتری برای تعیین زمان و موضوع مذاکره دارد؛ ترکیه بخشی از قدرت خود را از طریق ساختارهای دفاعی و سیاسی باکو اعمال می‌کند؛ رژیم صهیونیستی با انتقال توانمندی‌های تخصصی بر ظرفیت عملیاتی جمهوری آذربایجان اثر می‌گذارد؛ روسیه نفوذ خود را بدون برخورداری از اقتدار پیشین حفظ کرده و بازیگران غربی بیشتر از طریق قالب‌های دیپلماتیک، سرمایه‌گذاری و اتصال شبکه‌ای وارد معادله شده‌اند. مناسبات تهران و باکو در چنین شرایطی از همکاری و تقابل صریح پیروی نمی‌کند و در قالب همکاری گزینشی همراه با بی‌اعتمادی امنیتی تداوم یافته است. استمرار تعاملات اقتصادی و مرزی از گسست رابطه جلوگیری کرده، اما اختلاف درباره ترتیبات ارتباطی، حضور بازیگران خارجی و آینده فضای جنوبی ارمنستان، امکان شکل‌گیری اعتماد پایدار را محدود ساخته است.

مقایسه استراتژی‌های بازیگران، شکافی آشکار میان سیاست تولید واقعیت و سیاست واکنش به واقعیت را نمایان می‌سازد. جمهوری آذربایجان توانسته فشار نظامی، دیپلماسی و حمایت خارجی را در توالی نسبتاً منسجمی به کار گیرد و دستاوردهای میدانی را به امتیازات سیاسی تبدیل کند؛ ترکیه و رژیم صهیونیستی نیز ظرفیت اجرای این سیاست را افزایش داده‌اند. راهبرد ایران در مقابل، در جلوگیری از عبور تحولات از برخی خطوط حساس سرزمینی واجد اثر نسبی بوده، اما در شکل دادن به ترتیبات مطلوب پساجنگ، ایجاد وابستگی شبکه‌ای به مسیرهای ایرانی و تبدیل موقعیت جغرافیایی به قدرت دستورگذاری منطقه‌ای با محدودیت روبه‌رو مانده است. تأخیر در تکمیل زیرساخت‌های ارتباطی، محدودیت‌های ناشی از تحریم، ضعف هماهنگی میان ابزارهای اقتصادی، امنیتی و دیپلماتیک و اتکا به شرکایی با اولویت‌های مستقل، دامنه اثرگذاری ایران را کاهش داده‌اند. بر این اساس، تحولات پساقره‌باغ را نمی‌توان به انزوای کامل ایران یا حذف آن از معادلات قفقاز جنوبی تعبیر کرد؛ تغییر اصلی در کاهش مزیت نسبی و افزایش هزینه حفظ جایگاه منطقه‌ای کشور رخ داده است.

پاسخ نهایی پژوهش آن است که ژئوپلیتیک مرز ایران و جمهوری آذربایجان در اثر تحولات اخیر به سود افزایش قدرت نسبی باکو بازآرایی شده، اما دامنه و پایداری این برتری به نحوه واکنش و ظرفیت انطباق ایران وابسته است. موقعیت جغرافیایی ایران، مرز مستقیم با ارمنستان، دسترسی به نخجوان، حضور در امتداد ارس و ظرفیت کریدور شمال-جنوب همچنان منابع مهم قدرت به شمار می‌روند، ولی برخورداری از این منابع به تنهایی موقعیت ژئوپلیتیکی را تضمین نمی‌کند. حفظ نقش ایران مستلزم پیوند بازدارندگی مرزی با توسعه زیرساخت، دیپلماسی فعال با جمهوری آذربایجان و ترکیه، تثبیت همکاری اقتصادی با ارمنستان و تنوع‌بخشی مسئله‌محور به شرکای خارجی است. مسئله اساسی سیاست ایران، کمبود ظرفیت جغرافیایی نیست؛ ناتوانی نسبی در تبدیل ظرفیت موجود به ترتیباتی است که منافع سایر بازیگران را به استمرار حضور و کارکرد ایران در شبکه‌های منطقه‌ای وابسته سازد.

فهرست منابع

- Abbasov, N., & Souleimanov, E. A. (2022). Azerbaijan, Israel, and Iran: An unlikely triangle shaping the northern Middle East. *Middle East Policy*, 29(1), 139–153. doi: 10.1111/mepo.12611.
- Abbaszadeh Fathabadi, M., Moeinabadi Bidgoli, H., & Doosthosseini, M. (2022). Constructivist analysis of the turn in Iran's foreign policy towards the Nagorno-Karabakh crisis (2020). *Central Eurasia Studies*, 14(2), 225–246. doi: 10.22059/jcep.2022.318774.449983. (In Persian).
- Aghazada, M. M. (2023). Azerbaijani-Iranian relations after the Second Karabakh War: Features and trends. *Vestnik RUDN. International Relations*, 23(4), 719–733. <https://doi.org/10.22363/2313-0660-2023-23-4-719-733>
- Azizi, H., & Isachenko, D. (2023). Turkey-Iran rivalry in the changing geopolitics of the South Caucasus. *SWP Comment*, 2023(49), 1–6. <https://doi.org/10.18449/2023C49>
- Bahmani, Z., Ravanbod, A., & Haghighi, A. M. (2023). Examining the Islamic Republic of Iran's inclination to ally with Armenia in the Karabakh conflict and its impact on Iran's strategic relations with Azerbaijan. *Political-Social Studies of Iran's History and Culture*, 2(4), 277–314. doi: 10.61838/kman.jspsich.2.4.14. (In Persian).
- Bowen, G. A. (2009). Document analysis as a qualitative research method. *Qualitative Research Journal*, 9(2), 27–40. <https://doi.org/10.3316/QRJ0902027>
- Çelik, M., & Aslanlı, K. (2024). Geopolitical analysis of the Shusha Declaration: Constructing theoretical framework in the regional order context. *Bilig*, 111, 55–78. doi: 10.12995/bilig.11103.
- Fazelpoor, K., Martínez-Fernández, V., Yousefi, S., & García de Jalón, D. (2022). Remote sensing and machine learning techniques to monitor fluvial corridor evolution: The Aras River between Iran and Azerbaijan. In H. R. Pourghasemi (Ed.), *Computers in Earth and Environmental Sciences* (pp. 289–297). Elsevier. <https://doi.org/10.1016/B978-0-323-89861-4.00021-X>
- Fazelpoor, K., Yousefi, S., Martínez-Fernández, V., & García de Jalón, D. (2021). Geomorphological evolution along international riverine borders: The flow of the Aras River through Iran, Azerbaijan, and Armenia. *Journal of Environmental Management*, 290, 112599. <https://doi.org/10.1016/j.jenvman.2021.112599>
- George, A. L., & Bennett, A. (2005). *Case studies and theory development in the social sciences*. MIT Press.
- German, T. (2024). *The South Caucasus: Reviving regional cooperation or fostering authoritarian regionalism?* GIP Policy Paper No. 44. Georgian Institute of Politics.
- Ghorbani, M., & Reisinezhad, A. (2023). Iran's foreign policy in the Second Karabakh War: Factors and approach. *World Politics*, 12(1), 203–234. doi: 10.22124/wp.2023.23398.3111. (In Persian).
- Golmohammadi, V., & Azizi, H. (2026). A status quo power in a changing region: Iran's regionalism in the South Caucasus. *Nationalities Papers*, 54(3), 593–606. doi: 10.1017/nps.2025.10084.
- Guzaerov, R. I., & Baskakov, I. D. (2024). Iran and Turkey after the Second Nagorno-Karabakh War. *Russia and New States of Eurasia*, 3, 138–152. doi: 10.20542/2073-4786-2024-3-138-152.
- Hajihoseini, M., Morid, S., Emamgholizadeh, S., Amirahmadian, B., Mahjoobi, E., & Gholami, H. (2023). Conflict and cooperation in Aras international rivers basin: Status,

- trend, and future. *Sustainable Water Resources Management*, 9, Article 28. <https://doi.org/10.1007/s40899-022-00799-7>
- Heiran-Nia, J., & Monshipouri, M. (2023). Raisi and Iran's foreign policy toward the South Caucasus. *The Muslim World*, 113(1–2), 120–139. DOI: 10.1111/muwo.12460.
- Heiran-Nia, J., & Monshipouri, M. (2023). Raisi and Iran's foreign policy toward the South Caucasus. *The Muslim World*, 113(1–2), 120–139. doi: 10.1111/muwo.12460.
- International Energy Agency. (2023). *Azerbaijan energy profile*. IEA.
- Jalaei, M., Rezapour, D., & Azin, S. (2023). New security arrangements in the Persian Gulf with an emphasis on Turkey's strategic policies. *Afaq-e Amniat*, 16(60), 165–188. DOI: Not assigned. (In Persian).
- Koolae, E., & Rashidi, A. (2024). The Zangezur Corridor and threats to the interests of the Islamic Republic of Iran in the South Caucasus. *Caucasus Analytical Digest*, 136, 3–6. doi: 10.3929/ethz-b-000657553
- Lagutina, M. L., & Mikhaylenko, E. B. (2020). Regionalism in the global era: Overview of foreign and Russian approaches. *Vestnik RUDN. International Relations*, 20(2), 261–278. <https://doi.org/10.22363/2313-0660-2020-20-2-261-278>
- Mackinder, H. J. (1904). The geographical pivot of history. *The Geographical Journal*, 23(4), 421–437. <https://doi.org/10.2307/1775498>
- Mahmood, A. M. F., & Najmalddin, B. A. (2019). Explanation of neorealism theory of international actors: An applied study on selected models. *Tikrit Journal for Political Science*, (18), 3–36. <https://doi.org/10.25130/politic.v0i18.202>
- Mammadli, R. (2023). Iran and the Second Karabakh War. *The Muslim World*, 113(1–2), 140–155. DOI: 10.1111/muwo.12453.
- Mammadov, G. (2023). Iranian Azerbaijanis—From a well-integrated ethnic minority to a different identity? *The Journal of Iranian Studies*, 7(1), 25–52. doi: 10.33201/iranian.1242541
- Margaryan, Z. (2025). Armenia's foreign policy: Between diversification and dependence. *Foreign Trade: Economics, Finance, Law*, 139(2), 14–24. doi: 10.31617/3.2025(139)01.
- Mearsheimer, J. J. (2001). *The tragedy of great power politics*. W. W. Norton.
- Mirheidar, D., Hamidinia, H. (2006). A comparative study of political geography and international relations from the perspective of methodology and concepts. *International Journal of Geopolitics*, 2(3), 1–41. (In Persian)
- Mojtahedzadeh, P. (2015). *Political geography and geographical politics*, Samt Publications, Tehran. (In Persian)
- Morgenthau, H. J., Thompson, K. W., & Clinton, W. D. (2006). *Politics among nations: The struggle for power and peace* (7th ed.). McGraw-Hill Higher Education.
- Motaghi, E. (2010). A comparative assessment of U.S. threats in confronting Iran, 2001–2010. *Afaq-e Amniat*, 3(6), 7–30. DOI: Not assigned. (In Persian).
- Nabipour, P., & Beirami, N. (2025). *Hydrological and transboundary challenges of the Aras River*. Climate-Induced Security Challenges, Insight No. 317.
- Neset, S., Aydin, M., Ergun, A., Giragosian, R., Kakachia, K., & Strand, A. (2023). *Changing geopolitics of the South Caucasus after the Second Karabakh War: Prospect for regional cooperation and/or rivalry*. CMI Report No. 4. Chr. Michelsen Institute.
- Newman, D. (2006). The lines that continue to separate us: Borders in our borderless world. *Progress in Human Geography*, 30(2), 143–161. DOI: 10.1191/0309132506ph599xx.
- Omidi, A., & Roustaei, M. (2025). Citizen diplomacy and Armenian-Azeri tensions: Challenges and opportunities. *Central Eurasia Studies*, 17(2), 29–56. doi: 10.22059/jcep.2025.379591.450238. (In Persian).

- Osuli Odlu, Q., Naseri, F., & Rezaei Rad, E. (2026). Effecting factors of Iran's foreign policy toward the Republic of Azerbaijan after the Second Nagorno-Karabakh War. *Journal of Eurasian Studies*, 17(1), 88–100. doi: 10.1177/18793665251362858.
- Paasi, A. (1998). Boundaries as social processes: Territoriality in the world of flows. *Geopolitics*, 3(1), 69–88. DOI: 10.1080/14650049808407608.
- Rauf, S., & Tariq, M. (2023). A critical appraisal of India and Pakistan's growing engagement in the South Caucasus region. *Regional Studies*, 41(2), 50–72.
- Rezapour, D., & Azin, S. (2024). Grounds for the formation of regional alliances in West Asia after the Arab countries' developments, 2011–2023. *Afaq-e Amniyat*, 17(64), 197–218. DOI: Not assigned. (In Persian).
- Rose, G. (1998). Neoclassical realism and theories of foreign policy. *World Politics*, 51(1), 144–172. <https://doi.org/10.1017/S0043887100007814>
- Sancak, İ. (2025). Two aspects of Azerbaijan's foreign policy between identity and realpolitik: Relations with Türkiye and Israel. *International Journal of Economic and Administrative Studies*, 48, 257–278. doi: 10.18092/ulikidince.1647200. (In Turkish).
- Schmitz, A., & Smolnik, F. (2024). Reconfigurations in the post-Soviet South: Dynamics and change in Eurasia. *SWP Comment*, 2024(58), 1–7. doi: 10.18449/2024C58
- Souleimanov, E. A. (2024). Unlikely alliances: How the wars in Karabakh and Gaza shape Northwest Asian security. *Middle East Policy*, 31(2), 83–94. doi: 10.1111/mepo.12741.
- Spykman, N. J. (1938). Geography and foreign policy, I. *American Political Science Review*, 32(1), 28–50. <https://doi.org/10.2307/1949029>
- Spykman, N. J. (1942). *America's strategy in world politics: The United States and the balance of power*. Harcourt, Brace and Company.
- Sukiasyan, N., & Davtyan, E. (2025). The South Caucasus reconstructed: Polarity and regional security order after the Nagorno-Karabakh War in 2020. *The International Spectator*, 60, 120–137. doi: 10.1080/03932729.2025.2500407.
- Valizadeh, A., & Erfani, F. (2024). The causes of Russia's shift in policy regarding the First and Second Nagorno-Karabakh Wars. *Central Eurasia Studies*, 17(1), 391–416. doi: 10.22059/jcep.2023.361283.450151. (In Persian).
- Vardazaryan, M. (2024). The Second Karabakh War and the dynamics of relations between the Republic of Armenia and the Russian Federation. *Journal of Political Science: Bulletin of Yerevan University*, 3(1), 24–36. doi: 10.46991/JOPS/2024.3.7.024
- Vaseq, M., Ahmad, S. A., Hafeznia, M. R., Eisa Nejad, S. M. (2017). A epistemological explanation of the concept and nature of geopolitics. *Political Geography Research*, (10), 65–86.
- Walt, S. M. (1987). *The origins of alliances*. Cornell University Press
- World Bank. (2023). *Middle trade and transport corridor: Policies and investments to triple freight volumes and halve travel time by 2030*. World Bank
- Yeşilot, O. (2010). Turkmenchay Treaty and its results. *Journal of Turkish Research Institute*, 14(36), 187–199.

